گلچین ضرب المثل های آلمانی

گزینش و ترجمه: مهدی احمدی



شناسنامهٔ کتاب

نام کتاب: گلچین ضرب‌المثل‌های آلمانی



گزینش و ترجمه: مهدی احمدی (ـ ۱۳۶۰)

این کتاب گلچینی است از بخش آلمانی کتابِ

A Polyglot of Foreign Proverbs, Comprising French, Italian, German, Dutch, Spanish, Portuguese, and Danish, with EnglishTranslations and a General Index
By Henry G. Bohn
London: Henry G. Bohn, 1842.

تاریخ نشر: دی ۱۴۰۰

sherhayeoonjoori@gmail.com

beytolqazal.blogfa.com

Liebe weiß verborgene Wege

مقدمه

این کتاب مجموعه‌ای از ۱۰۰۱ ضرب‌المثل آلمانی به همراه ترجمه‌های انگلیسی و فارسی آن‌هاست. مترجم انگلیسی آن‌ها هنری جی. بون Henry G. Bohn است و من متن انگلیسی را به فارسی برگردانده‌ام. هنگام ترجمه بنا را بر این گذاشتم که در عین رعایت وفاداری، تا آن‌جا که در توانم هست، ترجمهٔ ادبی زیبایی ارائه دهم. تعداد زیادی از ضرب‌المثل‌های این کتاب به صورت منظوم ترجمه شده‌اند تا از این نظر به ضرب‌المثل‌های فارسی که بسیاری از آن‌ها یا مصرع و بیتی از یک شعر هستند یا وزن یک مصرع یا نیم‌مصرع را دارند شبیه شوند و ای بسا که به دل فارسی‌زبانی بنشینند.

پیش از این در زمینهٔ ضرب‌المثل‌های اروپایی سه کتاب با نام‌های *فرهنگ ضرب‌المثل‌های انگلیسی، همراه با گزیده‌ای از ضرب‌المثل‌های اسکاتلندی*، *ضرب‌المثل‌های طنز انگلیسی، همراه با گزیده‌ای از ضرب‌المثل‌های طنز اروپایی* و *گلچین ضرب‌المثل‌های فرانسوی* منتشر کرده‌ام. کتاب حاضر چهارمین کتاب از این مجموعه است که با ترجمهٔ گلچین‌هایی از ضرب‌المثل‌های چند زبان دیگر ادامه خواهد یافت.

مهدی احمدی

۲ دی ۱۴۰۰ ــ قم

A

Abends wird der Faule fleißig.

At evening the sluggard is busy.

وقت غروب خورشید تنبل سرش شلوغ است.

Adam muß eine Eva haben, die er zeiht was er gethan.

Adam must have an Eve, to blame for his own faults.

آدم باید حوایی داشته باشد تا به‌خاطر اشتباهات خودش او را سرزنش کند.

Adler brüten keine Tauben.

Eagles do not breed doves.

عقابان کبوتر نمی‌پرورند.

Aendern und bessern sind zwei.

To change and to better are two different things.

تغییر دادن و بهبود بخشیدن دو چیز مختلف‌اند.

Affen bleiben Affen, wenn man sie auch in Sammet kleidet.

Apes remain apes, though you clothe them in velvet.

حتی میان جامه‌های مخملین
بوزینه‌ها بوزینه‌ای خواهند ماند.

"Alle Frachten lichten," sagte der Schiffer, da warf er seine Frau über Bord.

"All freight lightens," said the skipper, when he threw his wife overboard.

«بچه‌ها، بار اضافی را سبک باید کنیم.»
ناخدا وقتی عیالش را به آب انداخت گفت.

Alle Freier sind reich, und alle Gefangenen arm.

All wooers are rich, and all captives poor.

همهٔ خواستگاران پولدارند و همهٔ اسیران بی‌پول.

Alle wissen guten Rath, nur der nicht, der ihn nöthig ist.
Everybody knows good counsel except him that has need of it.

همه اندرز نکو را بلدند
به‌جز آن‌کس که بدان محتاج است.

Aller Anfang ist schwer, sprach der Dieb und zuerst stahl einen Amboß.
Every beginning is hard, said the thief, when he began by stealing an anvil.
هر شروعی سخت است، دزد گفت، وقتی که با دزدیدن یک سندان شروع کرد.

Alles wäre gut, wär kein "aber" dabei.
Everything would be well were there not a "but."

همه‌چی روبه‌راه می‌شد اگر
فقط از یک «ولی» نبود اثر.

Allzuviel ist nicht genug.
Too much is not enough.

یک‌عالمه کافی نیست.

Allzuviel zerreißt den Sack.
Too much bursts the bag.

کیسه را خیلی زیادی جر دهد.

Als Adam henkte und Eva spann, wer war denn da der Edelmann?
When Adam delved and Eve span, where was then the gentleman?
آن‌موقعی که آدم بیل می‌زد و حوا نخ می‌ریسید، جنتلمن کجا بود؟ (یک ضرب‌المثل ضدسرمایه‌داری است.)

Als Christus allein war, versuchte ihn der Teufel.
When Christ was alone, the devil tempted him.

وقتی مسیح تنها بود، شیطان وسوسه‌اش کرد.

Als David kam ins Alter, sang er fromme Psalter.
When David grew old he sang pious psalms.

داوود وقتی پیر شد، سرودهای زاهدانه خواند.

Alte Bäume lassen sich nicht biegen.
Old trees are not to be bent.

درخت‌های کهن خم نمی‌شوند.

Alte Krähen sind schwer zu fangen.
Old crows are hard to catch.

زاغ و کلاغ‌های پیر سخت شکار می‌شوند.

Alte Leute sehen am Besten in die Ferne.
Old people see best in the distance.

پیرمردان دورها را نیک‌تر بینند.

Alte Liebe rostet nicht.
Old love does not rust.

عشق کهنه زنگار نمی‌گیرد.

Alte Wunden bluten leicht.
Old wounds easily bleed.

زخم‌های کهنه به آسانی خونریزی می‌کنند.

Amt ohne Sold macht Diebe.
Office without pay makes thieves.

پیشه و کار چو باشد بی‌مزد
هست سازندهٔ تعدادی دزد.

An armer Leute Bart lernt der Junge scheeren.
On poor people's beards the young barber learns his trade.

مرد دلاک جوان آداب شغل خویش را
یاد گیرد روی ریش مردمان بی‌نوا.

An der Armuth will jeder den Schuh wischen.
Every one likes to wipe his shoes on poverty.

هر کسی دوست دارد کفش‌هایش را روی فقر پاک کند.

Andere Städtchen, andere Mädchen.
Other towns, other lasses.

شهرهایی دگر و دخترکانی دیگر.

Anfang heiß, Mittel lau, Ende kalt.
The beginning hot, the middle lukewarm, the end cold.

اولش داغ، وسطش ولرم، آخرش سرد.

Anfang und Ende reichen einander die Hände.
Beginning and ending shake hands.

آغاز و پایان دست هم را می‌فشارند.

Armuth ist der sechste Sinn.
Poverty is the sixth sense.

فقر حس ششم است.

Armuth ist listig, sie fängt auch einen Fuchs.
Poverty is cunning; it catches even a fox.

فقر زیرکی است، او حتی روباهی را شکار می‌کند.

Armuth und Hunger haben viel gelehrte Jünger.
Poverty and hunger have many learned disciples.

فقر و گرسنگی مریدان دانشور بسیاری دارند.

Arzt hilf dir selbst.
Physician heal thyself.

طبیبا، خودت را مداوا بکن.

Auch der beste Gaul stolpert einmal.
Even the best hack stumbles once.

حتی بهترین یابو هم یک بار سکندری می‌خورد.

Auch der Löwe muß sich vor der Mücke wehren.
Even the lion must defend himself against the flies.

حتی شیر هم باید در برابر مگس‌ها از خودش دفاع کند.

Auch ein Haar hat seinen Schatten.
Even a hair casts its shadow.

حتی تار مویی سایهٔ خود را می‌اندازد.

Aufgeschoben ist nicht aufgehoben.
Forbearance is no acquittance.

بردباری ترک دعوا نیست.

Auf den Abend soll man den Tag loben.
In the evening one may praise the day.

یک روز خوش را می‌توان در عصرگاهانش ستود.

Auf Regen folget Sonnenschein.
After rain comes sunshine.

هر زمان باران به پایان می‌رسد
نوبت خورشید تابان می‌رسد.

Auf seinem Miste ist der Hahn ein Herr.
The cock is a lord on his own dunghill.

هر خروسی روی تل فضلهٔ خود لردی است.

Aus den Augen, aus dem Sinn.
Out of sight, out of mind.

از یاد رود هرآنچه از دیده رود.

Aus des Esels Wadel wird kein Sieb.
You cannot make a sieve of an ass's tail.

هیچ هنگام ز دم خرکی
نتوان ساخت سرندی الکی.

Aus klattrigen Fohlen werden die schönsten Hengste.
Ragged colts make the handsomest stallions.

کره‌اسبان زمخت زیباترین نره‌اسبان می‌شوند.

B

Begonnen ist halb gewonnen.
Begun is half done.

نصف آن کار که آغاز شد انجام شده.

Behaupten ist nicht beweisen.
Assertion is no proof.

ادعا مدرک نیست.

Bei großen Herren muß man fünf gerade sein lassen.
With great men one must allow five to be an even number.

با بزرگان آدم باید بگذارد پنج یک عدد زوج باشد.

Beinahe bringt keine Mücke um.
Almost never killed a fly.

«تقریباً» هرگز مگسی را نکشته.

Bellet ein alter Hund, so soll man aufschauen.
When an old dog barks, look out.

یک سگ پیر اگر پارس کند
خویشتن را تو بپا و دریاب.

Besser allein, als in schlechter Gesellschaft.
Better alone than in bad company.

اگر تنها شوی بی یار و یاور
ز جمع نارفیقان است خوش‌تر.

Besser einäugig als gar blind.
Better one-eyed than stone-blind.

یک‌چشم بودن بهتر از کوری است.

Besser ein Flick als ein Loch.
Better a patch than a hole.

وصله‌ای بر لباس اگر پیوست
بهتر از یک لباس سوراخ است.

Besser ein halb Ei als eitel Schale.
Better half an egg than empty shells.

نیمی از یک تخم‌مرغ بهتر از پوست تخم‌مرغ خالی است.

Besser ein lebender Hund als ein todter Löwe.
Better a living dog than a dead lion.

سگ زنده ز شیر مرده سر است.

Besser ein lebendiges Wort als hundert todte.
Better one living word than a hundred dead ones.

واژهٔ جانداری از صد واژهٔ بی‌جان سر است.

Besser ein magrer Vergleich als ein fetter Proceß.
Better a lean agreement than a fat lawsuit.

یک توافق اگرچه معیوب است
بهتر از یک شکایت خوب است.

Besser frei in der Fremde als Knecht daheim.
Better free in a foreign land than a serf at home.

آزادیِ در غربت خوش‌تر از بردگیِ در خانه است.

Besser ist besser.
Better is better.

بهتر بهتر است.

Besser was als gar nichts.
Better something than nothing at all.

چیزکی از هیچ‌چیزی خوش‌تر است.

Besser nichts geben als geraubtes Almosen.
Better give nothing than stolen alms.

همان بهتر که چیزی ندهی، تا این‌که از مال دزدی صدقه بدهی.

Besser ohne Abendessen zu Bette gehen als mit Schulden.
Better to go to bed supperless than run in debt.

به که بی‌شام به بستر بروی
تا بدهکار خلایق نشوی.

Betrügen ist ehrlicher als stehlen.

Cheating is more honourable than stealing.

بر سر مردم کله بگذاشتن
آبرومندانه‌تر از دزدی است.

Bettelsack ist bodenlos.

The beggar’s bag is bottomless.

کیسهٔ مرد گدا بی‌انتهاست.

Bezahlen wir die Musik, so wollen wir dabei auch tanzen.

If we pay for the music we will take part in the dance.

اگر بابت آهنگ پول بدهیم، به رقص خواهیم پیوست.

Bist du Amboß, sei geduldig; bist du Hammer, schlage zu.

If you are an anvil, be patient; if you are a hammer, strike hard.

تو سندان چو هستی، تحمل بکن
اگر چکشی، سخت و محکم بکوب.

Bittre Pillen vergoldet man.

Bitter pills are gilded.

روکشی بر قرص‌های تلخ هست.

Blinder Gaul geht geradezu.

A blind horse goes straightforward.

یک اسب کور مستقیم به پیش می‌رود.

Blödes Herz buhlt keine schöne Frau.

Faint heart never won fair lady.

دلک دلبرکی زیبا را
مرد بزدل نتواند ببرد.

Blut ist dicker als Wasser.

Blood is thicker than water.

غلظت خون از آب بیش‌تر است
(= کسی از علقه‌های فامیلی
زود و آسان نمی‌تواند رست).

Böser Brunnen, da man Wasser muß eintragen.
It is a bad well into which one must put water.

چاهی که آدم باید در آن آب بریزد چاه بدی است.

Böser Vögel, böses Ei.
Bad bird, bad egg.

پرندۀ بد، تخم بد.

Böser Pfennig kommt immer wieder.
A bad Pfennig always comes back.

یک سکۀ یک‌فنیگی بد
سوی تو دوباره بازگردد.

Borgen thut nur einmal wohl.
Borrowing does well only once.

قرض یک بار به کار آید و بس.

Böse Augen sehen nie nichts Gutes.
Bad eyes never see any good.

هیچ موقع چشم‌هایی بد
چیز خوبی را نمی‌بینند.

Böse Waare muß man aufschwatzen.
Bad ware must be cried up.

جنس بنجل را باید جار زد.

Bricht ein Ring, so bricht die ganze Kette.
One link broken, the whole chain is broken.

تا که یک حلقه شکست
کل زنجیر گسست.

D

Das Amt lehrt den Mann.

The office teaches the man.

آدمی را شغلش آموزش دهد.

Das Auge des Herrn schafft mehr als seine beiden Hände.

The master's eye does more than both his hands.

چشم ارباب از دو دستش بیش‌تر

کارها را می‌برد او پیش‌تر.

Das Auge sieht sich nimmer satt.

The eye is never satiated with seeing.

چشم هرگز از دیدن سیر نمی‌شود.

Das Bessere ist ein Feind des Guten.

Better is an enemy to good.

خوب‌تر دشمنِ خوب است.

Das Beste ist was man in der Hand hat.

The best is what one has in his hand.

بهترین چیز آن است

که تو داری در دست.

Das Beste kauft man am Wohlfeilesten.

The best is the cheapest.

بهترین ارزان‌ترین است.

Das Glück hat Weiberart; liebt Jugend und wechselt gern.

Fortune is like women: loves youth and is fickle.

بخت خوش‌فرجام هم چیزی است مانند زنان:

هم هوسباز است و هم مشتاق مردان جوان.

Das Leder stehlen, und die Schuhe um Gottes willen vergeben.

To steal the leather, and give away the shoes for God's sake.

دزدیدن چرم و کفش‌ها را
در راه خدا زکات دادن.

Das Nächste das Liebste.

The nearest the dearest.

او که نزدیک‌تر به یک نفر است
خاطرش از همه عزیزتر است.

Das Pferd, das am Besten zieht, bekömmt die meisten Schläge.

The horse that draws best is the most whipped.

هر زمان اسبی فزون‌تر بار برد
بیش‌تر از دیگران شلاق خورد.

Das Recht hat eine wächserne Nase.

Justice has a waxen nose.

عدالت بینی‌ای از موم دارد.

Das Roß wird nicht nach dem Sattel beurtheilt.

The horse is not judged of by the saddle.

دربارهٔ اسب از روی زینش قضاوت نمی‌کنند.

Das schlechtestes Rad am Wagen knarrt am meisten.

The worst wheel creaks most.

غیژغیژ بدترین چرخ از همه افزون‌تر است.

Dem alten Hunden ist schwer bellen lehren.

It is hard to teach old dogs to bark.

پارس کردن یاد سگ‌های پیر دادن کار سختی است.

Dem einen Hund ist es leid wenn der andere in die Küche geht.

One dog growls to see another go into the kitchen.

یک سگ وقتی ببیند سگ دیگری وارد آشپزخانه می‌شود، از خشم می‌غرد.

Dem fliehenden Feinde baue goldene Brücken.

Build golden bridges for the flying foe.

اگر دیدید دشمن می‌گریزد
برای او پلی زرین بسازید.

Dem Hungrigen ist: harr', ein hart Wort.

Wait, is a hard word to the hungry.

از برای گرسنگان زمین

«صبر کن» حرفی است بس سنگین.

Dem Zuschauer ist keine Arbeit zu viel.

To the looker-on no work is too hard.

بهر فردی که تماشا می‌کند

هیچ کاری آن‌چنان دشوار نیست.

Den Baum muß man biegen, weil er jung ist.

The tree must be bent while it is young.

درخت باید وقتی جوان است خم شود.

Den Brunnen decken, so das Kind ertrunken ist.

To cover the well after the child has been drowned in it.

پوششی روی چاه بنهادن

بعد از اینی که بچه غرق شده.

Den Hungrigen ist nicht gut predigen.

There is no good in preaching to the hungry.

نیست سودی در آن نصیحت و پند

که به گوش گرسنه‌ای خوانند.

Den letzten beißen die Hunde.

The dogs bite the last.

سگ‌ها نفر آخر را گاز می‌گیرند.

Den todten Löwen kann jeder Hase an der Mähne zupfen.

Every hare may pluck the dead lion's mane.

یال شیر مرده را خرگوش‌ها هم می‌کَنند.

Der Adler fängt nicht Fliegen.

The eagle does not catch flies.

عقاب مگس‌ها را شکار نمی‌کند.

Der alter Fuhrmann hört gern Knallen.

An old coachman loves the crack of the whip.

سورچی پیر صدای شترق شلاق را دوست دارد.

Der Amboß fürchtet den Hammer nicht.
The anvil is not afraid of the hammer.

سندان ز چکش نمی‌هراسد.

Der Bauch ist ein böser Rathgeber.
The belly is a bad adviser.

شکم ما مشاور بدی است.

Der beste Prediger ist die Zeit.
Time is the best preacher.

زمان نیکوترینِ واعظان است.

Der Eine fängt den Hasen, der Andere ißt ihn.
One catches the hare, and another eats it.

یک نفر خرگوش را می‌گیرد و
فرد دیگر نیز آن را می‌خورد.

Der Eine schlagt den Nagel ein, der Andere hängt den Hut daran.
One man knocks in the nail, and another hangs his hat on it.

یکی میخ را می‌کوبد و دیگری کلاهش را به آن می‌آویزد.

Der Eine schlagt auf den Busch, der Andere kriegt den Vogel.
One beats the bush, and another catches the bird.

یک نفر بوته را بکوبد تا
فرد دیگر پرنده را گیرد.

Der Esel trägt das Korn in die Mühle, und bekommt Disteln.
The ass carries corn to the mill, and gets thistles.

خر غله را به آسیاب می‌برد و خار گیر می‌آورد.

Der Esel und sein Treiber denken nicht überein.
The ass and his driver do not think alike.

خره و خرسواره هیچ زمون
مثل هم نیست فکر تو سرشون.

Der Fisch fängt am Kopf an zu stinken.
Fish begin to stink at the head.

ماهی از سوی سرش می‌گندد.

Der größte Schritt ist der aus der Thür.

The greatest step is out of doors.

گام نخست را که نهادی برون در
این می‌شود بلندترین گام هر سفر.

Der Hahn schließt die Augen, wann er krähet,—weil er es auswendig kann.

The cock shuts his eyes when he crows, because he knows it by heart.

خروس وقتی قوقولی‌قوقو می‌کند چشمانش را می‌بندد، برای این‌که آن را ازبر است.

Der Hund raset wider den Stein, und nicht wider den, so geworfen.

The dog rages at the stone, not at him that throws it.

سگ رو به سنگ می‌غرد، نه رو به او که آن را پرتاب می‌کند.

Der Hunger treibt dem Wolf aus dem Walde.

Hunger drives the wolf out of the wood.

گرسنگی گرگ را از جنگل بیرون می‌کشاند.

Der Junge kann sterben, der Alte muß sterben.

The young may die, the old must die.

جوانان شاید بمیرند، پیران باید بمیرند.

Der König kann nicht allweg regieren wie er will.

The king cannot always rule as he wishes.

شاه همیشه نمی‌تواند هر جور که دوست دارد حکومت کند.

Der Krieg ist lustig den unerfahrnen.

War is pleasant to those who have not tried it.

جنگ از دید او خوشایند است
که ندیده هنوز جنگی را.

Der Krug geht so lange zum Wasser bis er zerbricht.

The pitcher goes so often to the well, that it gets broken at last.

کوزه‌ای سر می‌زند چندان به چاه
تا بیفتد بشکند در بین راه.

Der leere Wagen muß dem vollen ausweichen.

The empty waggon must make room for the full one.

گاری خالی باید راه را برای گاری پر باز کند.

Der Letzte thut die Thür zu.

The last shuts the door.

آخرین نفر در را می‌بندد.

Der Mann im Monde hat das Holz gestohlen.

The man in the moon stole the wood.

مردِ در ماه چوب را دزدید. (= کی بود؟ کی بود؟ من نبودم؛ من که دروغزن نبودم.)

(مرد در ماه: در افسانه‌های آلمانی مرد هیزم‌شکنی است که چون در روز یکشنبه که تعطیل مذهبی است سر کار رفته بوده، محکوم می‌شود که تا ابد روی ماه هیزم‌کشی کند.)

Der Mensch denkt's, Gott lenkt's.

Man proposes, God disposes.

مرد نیت می‌کند، اما خدا

می‌زند بر هم تمام نقشه را.

Der Mensch liebt nur einmal.

Man loves but once.

مرد در عمرش فقط یک بار عاشق می‌شود.

Der Müller ist fromm, der Haare auf den Zähnen hat.

That miller is honest who has hair on his teeth.

باشرف آن آسیابانی است که

روی دندان‌های او مو رسته است.

Der Pabst frißt Bauern, säuft Edelleute, und schießt Mönche.

The pope eats peasants, gulps gentlemen, and voids monks.

پاپ دهقان‌ها را می‌خورد، نجیب‌زادگان را می‌بلعد و راهب‌ها را استفراغ می‌کند.

Der Pfaff liebt seine Heerde, doch die Lämmlein mehr als die Wedder.

The priest loves his flock, but the lambs more than the wethers.

هر کشیشی گله‌اش را دوست دارد سربه‌سر

بره‌های ماده را از قوچ‌ها هم بیش‌تر.

Der Schlüssel, den man braucht, wird blank.

The key that is used grows bright.

آن کلیدی که به کارش گیرند

رنگ آن روشن و براق شود.

Der Stärkste hat Recht.
Right is with the strongest.

حق با قوی‌ترین است.

Der Teufel ist nie so schwarz, als man ihn mahlt.
The devil is never so black as he is painted.

شیطان هرگز آن‌قدری که تصویرش کرده‌اند سیاه نیست.

Der Teufel gießt gern was schon naß ist.
The devil likes to souse what is already wet.

شیطان دوست دارد چیزی را که از قبل مرطوب است خیس کند.

Der Wald hat Ohren, das Feld hat Augen.
The wood has ears, the field has eyes.

جنگل گوش دارد، دشت چشم دارد.

Der Weg zum Verderben ist mit guten Vorsätzen gepflastert.
The road to ruin is paved with good intentions.

جادهٔ تباهی با نیات نیک سنگ‌فرش شده است.

Der Wille ist des Werkes Seele.
The will is the soul of the work.

نیت هر عملی روح وی است.

Des Königs Spreu gilt mehr, als andere Leute Korn.
The king's chaff is better than other folk's corn.

کاه شاه از غلهٔ باقی مردم بهتر است.

Des Mannes Mutter ist der Frau Teufel.
The husband's mother is the wife's devil.

شیطان عروس مادر شوهر اوست.

Des Menschen Angesicht ist eines Löwen.
A man's face is a lion's.

چهرهٔ مرد چهرهٔ شیری است.

Des Schulzen Kuh und eines Andern Kuh sind zweierlei Kühe.
The bailiff's cow and another's cow are two different cows.

گاو مباشر و گاو یک نفر دیگر دو گاو مختلف‌اند.

Des Volkes Stimme ist Gottes Stimme.

The people's voice is God's voice.

صدای خلق صدای خود خداوند است.

Dickkopf, Dummkopf.

Big head, little wit.

کله‌ای گنده و عقلی کوچک.

Die Augen glauben sich selbst, die Ohren andern Leuten.

The eyes believe themselves; the ears other people.

چشم‌ها خودشان را باور می‌کنند، گوش‌ها دیگران را.

Die Augen sind weiter dann der Bauch.

The eye is bigger than the belly.

چشم از شکم بزرگ‌تر است.

Die Armen müssen tanzen wie die Reichen Pfeiffen.

The poor must dance as the rich pipe.

پولداران هر مدل نی می‌زنند
باید آن‌جوری فقیران قر دهند.

Die Bärenhaut soll man nicht verkaufen ehe der Bär gestochen ist.

Don't sell the bear-skin before you have killed the bear.

پیش از آنی که خرس را بکشی
پوستش را به هیچ‌کس نفروش.

Die besten Freunde stehen im Beutel.

The best friends are in one's purse.

بهترینِ دوستان در کیف پول آدم‌اند.

Die Ehe ist Himmel und Hölle.

Marriage is heaven and hell.

ازدواج بهشت و جهنم است.

Die Fische haben gut leben, die trinken wann sie wollen.

The fish lead a pleasant life, they drink when they like.

ماهیان می‌زیند باب پسند
تا هوس می‌کنند می‌نوشند.

Der Katzen Scherz, der Mäuse Tod.

What is sport to the cat is death to the mouse.

بازی گربه موش را مرگ است.

Die Katze möchte die Fische wohl, sie mag aber die Füße nicht naß machen.

The cat loves fish, but is loth to wet her feet.

هرچند که گربه عشق ماهی داره

از تر شدن پاش ولی بیزاره.

Die Kleinen reden gar so gern von dem, was die Großen thun.

Little folks are fond of talking about what great folks do.

آدم‌های کوچک خیلی دوست دارند دربارهٔ کارهای آدم‌های بزرگ حرف بزنند.

Die Kühe, die am meisten brüllen, geben am wenigsten Milch.

The cows that low most give the least milk.

گاوهایی که بیش‌تر از همه مومو می‌کنند، کم‌تر از همه شیر می‌دهند.

Die Kuh leckt kein fremdes Kalb.

The cow licks no strange calf.

گاو گوسالهٔ غریبه‌ای را نمی‌لیسد.

Die Schlüssel hängen nicht alle an einem Gürtel.

All the keys do not hang at one girdle.

همهٔ کلیدها از یک کمربند آویزان نیستند.

Die Schönheit ist ein guter Empfehlungsbrief.

Beauty is a good letter of introduction.

زیبایی معرفی‌نامهٔ خوبی است.

Die süßesten Trauben hängen am höchsten.

The sweetest grapes hang highest.

شیرین‌ترین انگورها از بالاترین شاخه‌ها آویزان‌اند.

Die Wände haben Ohren.

Walls have ears.

دیوارها گوش دارند.

”Die Worte sind gut,” sprach jener Wolf, “aber ich komm ins Dorf nicht.”

“Your words are fair,” said the wolf, “but I will not come into the village.”

گرگ گفت: «گفتارت خوب و عالی است از دم
بنده مطلقاً اما توی ده نمی‌آیم.»

Doktor Luthers Schuhe sind nicht allen Dorfpriestern gerecht.

Doctor Luther’s shoes do not fit every parish priest.

کفش‌های دکتر لوتر اندازۀ پای هر کشیش بخشی نیست. (دکتر لوتر مؤسس مذهب پروتستان است.)

Drei Frauen, drei Gänse, und drei Frösche, machen einen Jahrmarkt.

Three women, three geese, and three frogs, make a fair.

سه زن، سه غاز و سه قورباغه یک جمعه‌بازار برپا می‌کنند.

Dreimal umgezogen ist einmal abgebrannt.

Three removes are as bad as a fire.

سه جابه‌جایی به بدی یک آتش‌سوزی است.

Dreizehn Nonnen, vierzehn Kinder!

Thirteen nuns, fourteen children!

سیزده راهبه، چهارده بچه!

E

Edel ist, der edel thut.

Noble is, that noble does.

هر کسی کردار او والاست، او والاست.

"Ei ist Ei," sagte der Küster, aber er nahm das Gans Ei.

"An egg is an egg," said the beadle, but he took the goose-egg.

کشیش گفت: «تخم تخم است» اما تخم غاز را برداشت.

Eile mit Weile.

Hasten at leisure.

آسوده شتاب کن.

Ein alter Fuchs läuft nicht zum zweiten Mal in's Garn.

An old fox does not run twice into the snare.

یک روباه پیر دو بار توی تله نمی‌دود.

Ein Blinder schluckt manche Fliege mit herunter.

A blind man swallows many a fly.

کور بسیار مگس قورت دهد.

Ein Dieb stiehlt sich selten reich.

A thief seldom grows rich by thieving.

به ندرت توان دید در روزگار

که دزدی ز دزدی شود پولدار.

Ein Ding ist nicht bös, wenn man es gut versteht.

A thing is not bad if well understood.

چیزی بد نیست، اگر درست درک شود.

Ein Doktor und ein Bauer wissen mehr als ein Doktor allein.

A doctor and a boor know more than a doctor alone.

یک دکتر و یک دهاتی بیش از یک دکتر تنها چیز بلدند.

Eine Biene ist so gut als eine Handvoll Fliegen.

One bee is as good as a handful of flies.

یک زنبور عسل به یک مشت مگس می‌ارزد.

Eine Blume macht keinen Kranz.

One flower makes no garland.

حاشا که ز یک گل بتوان تاج گلی ساخت.

Einen Nackten kann man nicht ausziehen.

There is no stripping a naked man.

از تن مرد برهنه نتوان رختی کند.

Einer kann reden und Sieben können singen.

One can speak and seven can sing.

یک نفر می‌تواند حرف بزند و هفت نفر می‌توانند آواز بخوانند.

Ein Esel schimpft den andern "Lang-ohr."

One ass nicknames another "Longears."

خری روی خر دیگری اسم گوش‌دراز می‌گذارد.

Ein faules Ei verdirbt den ganzen Brei.

One rotten egg spoils the whole pudding.

چو یک تخم‌مرغ تو گندیده است
کشد کل شیرینی‌ات را به گند.

Ein Feind ist zu viel, und hundert Freunde sind zu wenig.

One foe is too many, and a hundred friends are too few.

هست یک دشمن برایت بس زیاد
زان‌طرف صد دوست هم خیلی کم است.

Ein Frauenhaar zieht mehr als ein Glockenseil.

One hair of a woman draws more than a bell-rope.

زور یک تار گیسوان زنی
بیش‌تر از طناب ناقوس است.

Ein guter Name ist ein reiches Erbtheil.

A good name is a rich inheritance.

نام نیک ارثیه‌ای باارزش است.

Ein gutes Mahl ist Henkenswerth.

A good meal is worth hanging for.

یک وعده غذای خوب ارزشش را دارد که به‌خاطرش بالای دار بروی.

Eine Hälfte der Welt verlacht die andere.

One half the world laughs at the other half.

نیمی از مردم دنیا به دگرنیمهٔ آن می‌خندند.

Eine Hand wäscht die andere.

One hand washes the other.

یک دست دست دیگر را می‌شوید.

Ein Heute ist besser als zehn Morgen.

One to-day is better than ten to-morrows.

یک امروز بهتر از ده فرداست.

Ein hungriger Magen hat keine Ohren.

A hungry belly has no ears.

یک شکم گرسنه را گوش سخن‌شنو کجاست.

Ein jeder ist Kaiser in seinem Lande.

Every one is emperor on his own ground.

بر زمین خویش هر کس امپراطوری است.

Ein Nagel erhällt ein Eisen, das Eisen ein Roß, das Roß den Mann, der Mann eine Burg und die Burg das ganze Land.

A nail secures the horse-shoe, the shoe the horse, the horse the man, the man the castle, and the castle the whole land.

یک میخ نعل را نگه می‌دارد، نعل اسب را، اسب مرد را، مرد حصار را و حصار کل سرزمین را.

Eine Katze hat neun Leben, wie die Zwiebel sieben Häute.

A cat has nine lives, as the onion seven skins.

یک گربه نه جان دارد، چنان‌که پیاز هفت پوست.

Eine Krähe hackt der anderen die Augen nicht aus.

One crow does not peck another's eye out.

یک زاغ چشم زاغ دگر را نمی‌کند.

Eine Krähe macht keinen Winter.
One crow does not make a winter.

با یک کلاغ فصل زمستان نمی‌شود.

Eine Nadel in's Heu suchen.
To look for a needle in a bottle of hay.

در تل علف در پی سوزن گشتن.

Einen Mohren kann man nicht weiß waschen.
One cannot wash a blackamoor white.

آدم نمی‌تواند کاکاسیاهی را با شستن سفید کند.

Eine Nothlüge schadet nichts.
A necessary lie is harmless.

دروغ ضروری زیانی ندارد.

Ein Sack voll Flöhe ist leichter zu hüten wie ein Weib.
A sack full of fleas is easier to watch than a woman.

نگهبانی از گونی‌ای پر ز کک
ز پاییدن یک زن آسان‌تر است.

Ein schlechter Schmidt, der den Rauch nicht vertragen kann.
He is a bad smith who cannot bear smoke.

بد آهنگری باشد آن آدمی که
به‌کل طاقت دود و دم را ندارد.

Eine Schwalbe macht keinen Frühling.
One swallow does not make a spring.

با یک پرستو بهار نخواهد شد.

Eines Mannes Rede ist keine Rede, man muß sie hören beide.
One man's story is no story; hear both sides.

قصهٔ یک نفر قصه نیست؛ حرف هر دو طرف را بشنو.

Eine Stunde Schlaf vor Mitternacht, ist besser als zweie darnach.
One hour's sleep before midnight is better than two after it.

یک ساعت خواب قبل از نیمه‌شب بهتر از دو ساعت بعد از آن است.

Ein Krämer, der nicht Mausdreck für Pfeffer aufschwatzen kann, hat sein Handwerk nicht gelernt.

A huckster who cannot pass off mouseturd for pepper, has not learned his trade.

دستفروشی که نتواند فضلهٔ موش را به‌جای فلفل جا بزند، هنوز حرفه‌اش را یاد نگرفته.

Ein leerer Sack steht nicht aufrecht.

An empty sack will not stand upright.

گونی خالی کجا صاف ایستد.

Einmal, Keinmal.

Once upon a time, no time.

یک زمانی، هیچ زمانی.

Ein Mann, ein Wort; ein Wort, ein Mann.

A man, a word; a word, a man.

یک مرد، یک حرف؛ یک حرف، یک مرد.

Ein Messer wetzt das andere.

One knife whets another.

یک چاقو چاقوی دیگر را تیز می‌کند.

Ein Narr kann mehr fragen, als sieben Weise antworten.

One fool may ask more questions than seven wise men can answer.

یک احمق می‌تواند آن‌قدر سؤال بپرسد که هفت عاقل هم نتوانند جواب بدهند.

Ein Narr lobt den andern.

One fool praises another.

مشنگی مشنگ دگر را ستایش کند.

Ein: “Nimm hin” ist besser, als zehn: “Helf Gott!

One “take this” is better than ten “God help you!”

یک «بگیرش» از ده «خدا کمکت کند» بهتر است.

Ein Quentlein Klugheit ist besser denn ein Pfund Weisheit.

A dram of discretion is worth a pound of wisdom.

یک نخود بینش ز خرواری خرد نیکوتر است.

Ein Schuh ist nicht Jedem gerecht.

One shoe will not fit every foot.

یک کفش که اندازهٔ هر پایی نیست.

Ein Schwert hält das andere in der Scheide.
One sword keeps another in the sheath.

یک شمشیر شمشیر دیگری را در نیام نگاه می‌دارد.

Ein Sperling in der Hand ist besser denn eine Taube auf dem Dache.
A sparrow in the hand is better than a pigeon on the roof.

گنجشککی به دست به از کفتری به بام.

Ein Weib verschweigt nur, was sie nicht weiß.
A woman keeps secret only what she does not know.

آنچه یک زن به‌کل نمی‌داند
در دلش سربه‌مهر می‌ماند.

Ein wenig zu spät ist viel zu spät.
A little too late is much too late.

اندکی خیلی دیر دیرِ دیر دیر است.

Einer Frau und einem Glas drohet jede Stunde was.
A woman and a glass are ever in danger.

زن و شیشه همیشه در خطرند.

Eines Narren Bolzen ist bald verschossen.
A fool's bolts is soon shot.

ترکش یک بی‌خرد زود خالی می‌شود.

Ein Vater ernährt eher zehn Kinder, denn zehn Kinder einen Vater.
A father maintains ten children better than ten children one father.

یک پدر از ده بچه بهتر مراقبت می‌کند تا ده بچه از یک پدر.

Ein Vogel in der Schüssel ist besser als hundert in der Luft.
One bird in the dish is better than a hundred in the air.

یک پرنده داخل بشقاب ما
بهتر است از صد پرنده در هوا.

Ein Zaun dazwischen mag die Liebe erfrischen.
A fence between makes love more keen.

بین باغ عاشقی وقتی چپر
می‌گذاری می‌شود سرسبزتر.

Ende gut, alles gut.
All's well that ends well.

هرچه آخرش خوب است
پای تا سرش خوب است.

Er geht herum, wie die Katze um den heißen Brei.
He goes about it like a cat round hot milk.

دوروبر آن چرخ می‌زند، مثل گربه‌ای که دوروبر شیر داغ چرخ می‌زند.

Er hat Bohnen in den Ohren.
He has beans in his ears.

در گوش‌هایش لوبیا دارد. (= نمی‌خواهد بشنود.)

Er hat die Henne für das Ei gegeben.
He has given the hen for the egg.

مرغ را داد و به‌جایش تخم‌مرغی را گرفت.

Er ist ein armer Fuchs, der nur ein Loch hat.
It is a poor fox that has but one hole.

چو روباهی فقط یک لانه دارد
بلا روی سر بیچاره بارد.

Er muß ein scharf Gesicht haben, der eine Jungfrau kennen woll.
He must have keen eyes that would know a maid at sight.

او که بخواهد دختری را با نگاه کردن بشناسد باید چشمان تیزبینی داشته باشد.

Er stecht seine Nase in Alles.
He sticks his nose in everything.

دماغش را به هر چیزی می‌چسباند.

Erfahrung ist die beste Lehrmeisterin.
Experience is the best teacher.

تجربه نیکوترین آموزگار آدمی است.

Ersparter Pfennig ist so gut wie der erworbene.
A Pfennig saved is a Pfennig gained.

هر یک فنیگ را که پس‌انداز می‌کنی
انگار یک فنیگ تو آورده‌ای به دست.

Erst besinn's, dann beginn's.
Look before you leap.

پیش از آن‌که بپری خوب ببین.

Erziehst du dir einen Raben, so wird er dir die Augen ausgraben.
Bring up a raven and he will peck out your eyes.

کلاغی را بپرور تا که چشمت را برون آرد.

Es findet jeder seinen Meister.
Every one has his master.

هر کس ارباب خودش را دارد.

Es flog ein Gänschen über den Rhein, es kam ein Gigack wieder heim.
A gosling flew over the Rhine, and came home a goose.

جوجه‌غازی بر فراز راین پرواز کرد و غاز به خانه برگشت.

Es geschieht nichts Neues unter der Sonne.
There's nothing new under the sun.

زیر خورشید هیچچی نو نیست.

Es giebt mehr alte Weintrinker als alte Aerzte.
There are more old tipplers than old doctors.

تعداد الکلی‌های پیر از تعداد پزشکان پیر بیش‌تر است.

Es giebt nur zwei gute Weiber auf der Welt: die Eine ist gestorben, die Andere nicht zu finden.
There are only two good women in the world; the one is dead, the other not to be found.

تنها دو زن خوب و پسندیده در این خانهٔ هستی است
مرده‌ست یکی‌شان، دگری نیز که پیداشدنی نیست.

Es hilft keine Krone für das Hauptweh.
A crown is no cure for the headache.

تاج دوای سردرد نیست.

Es ist besser das Kind weine, denn der Vater.
It is better the child should cry than the father.

گریهٔ بچه به از گریهٔ بابای وی است.

(انگلیسی‌ها می‌گویند: ترکه‌ات را فروگذار ای مرد کودکت را تباه خواهی کرد. (Spare the rod and spoil the child.

Es ist besser mit ’nem ganzen Narren handeln, denn mit ’nem halben.

It is better to deal with a whole fool than half a fool.

گیر فرد کاملاً خنگ و خری افتی اگر

به که گیر فردی افتی نیمه‌عاقل ـ نیمه‌خر.

Es ist ein böser Vogel, der in sein Nest hofirt.

It is an ill bird that fouls its own nest.

پرنده‌ای که آشیان خویش را

به گند می‌کشد پرندهٔ بدی است.

Es ist ein weises Kind das seinen Vater kennt.

It is a wise child that knows its own father.

بچهٔ عاقلی است او که بداند پدرش کیست.

Es ist geschrieben: “Was nicht dein ist, das laß liegen.”

’Tis written, “What’s not your own, that let alone.”

نوشته‌اند رها کن هرآنچه مال تو نیست.

Es ist kein Gesetz es hat ein Loch, wer’s finden kann.

There is no law but has a hole in it, for those who can find it out.

هیچ قانونی نیست که سوراخی در آن نباشد، برای کسانی که می‌توانند پیدایش کنند.

Es ist kein Heiliger so klein, er will seine eigene Kerze haben.

There is no saint so petty but claims his own candle.

هیچ قدیسی آن‌قدر کوچک نیست که شمع خودش را طلب نکند.

Es ist kein Kinderspiel, wenn ein altes Weib tanzt.

It is no child’s play when an old woman dances.

چو یک پیرزن گرم قر دادنی است

چنین صحنه‌ای بازی بچه نیست.

Es ist leichter zwei Herde bauen, als auf einem immer Feuer haben.

It is easier to build two hearths than always to keep fire on one.

ساختن دو اجاق ساده‌تر از همیشه روشن نگه داشتن یکی است.

Es ist nicht Alles Gold, was glänzt.

All is not gold that glitters.

هر درخشنده‌ای طلا نبُود.

Es ist nicht gut der Poet im Dorfe zu sein.
It is not good to be the poet of a village.

کار خوبی نیست آدم شاعر یک روستا باشد.

Es ist schwer stehlen, wo der Wirth selbst ein Dieb ist.
It is hard to steal where the host himself is a thief.

میزبان وقتی که دزد قابلی است
دزدی از وی کار خیلی مشکلی است.

Es ist zu viel von einer Katze begehrt, daß sie bei der Milch sitze, und nicht davon schlecke.
It is too much to expect of a cat that she should sit by the milk and not lap it.

توقعی است زیادی ز گربه کو باید
کنار شیر نشسته، زبان به آن نزند.

Es kommen eben so viel Kalbshäute zu Markt als Kuhhäute.
There come just as many calf-skins as cow-skins to market.

به همان اندازه که پوست گاو به بازار می‌آید، پوست گوساله هم می‌آید.

Es nimmt kein Weib einen alten Mann um Gottes willen.
No woman marries an old man for God's sake.

برای رضای خدای غنی
زن پیرمردی نمی‌شه زنی.

Es schlafen nicht alle, welche die Augen zu haben.
All are not asleep who have their eyes shut.

هر کسی چشمان خود را بسته باشد خواب نیست.

Es sind nicht alle frei, die ihrer Kette spotten.
All are not free who mock their chains.

همۀ کسانی که زنجیرشان را مسخره می‌کنند آزاد نیستند.

Es sind so gute Katzen, die die Mäuse verjagen, als die sie fangen.
The cats that drive away mice are as good as those that catch them.

گربه‌هایی که موش‌ها را فراری می‌دهند به همان خوبی گربه‌هایی هستند که آن‌ها را می‌گیرند.

Es steckt nicht im Spiegel, was man im Spiegel sieht.

That is not in the looking-glass which is seen in the looking-glass.

آنچه بینند که در آینه‌ای است

هرکجا هست در آن آینه نیست.

Es weht nicht allezeit derselbe Wind.

The wind does not always blow from the same quarter.

باد همواره ز یک سو نوزد.

Es will dem Diebe kein Baum gefallen, daran er hänge.

The thief cannot find any tree that suits him for a gallows.

دزد نمی‌تواند درختی را پیدا کند که چوبهٔ دار مناسبی برایش باشد.

Es will keiner der Katze die Schellen anhängen.

No one likes to bell the cat.

هیچ‌کس دوست ندارد زنگوله را به گردن گربه بیندازد.

(موش‌ها دور هم جمع شدند و گفتند چه کنیم تا از شر گربه خلاص شویم. او هر بار ناغافل به ما حمله می‌کند و چند تا از ما را می‌خورد. یکی از موش‌ها گفت: «ساده است؛ زنگوله‌ای می‌سازیم و به گردن گربه می‌اندازیم. این‌طوری هر وقت گربه به ما نزدیک شود، می‌فهمیم و فرار می‌کنیم.» دیگری گفت: «خوب گفتی؛ اما چه کسی زنگوله را به گردن گربه بیندازد؟»)

Es wird kein blöder Hund fett.

A bashful dog never fattens.

یک سگ خجالتی هیچ وقت چاق نمی‌شود.

Es wird keine Hochzeit vollbracht, es wird eine andere dabei erdacht.

One marriage is never celebrated but another grows out of it.

هرگز جشن عروسی‌ای برپا نمی‌شود، مگر آن‌که جشن عروسی دیگری از دل آن می‌روید.

Esel singen schlecht, weil sie zu hoch anstimmen.

Asses sing badly, because they pitch their voices too high.

خرها بد آواز می‌خوانند، چون صدایشان را زیاد بالا می‌برند.

Etwas ist besser als gar nichts.

Better aught than nought.

صفر باز از هیچ‌چیزی بهتر است.

F

Faulheit ist der Schlüssel zur Armuth.
Sloth is the key to poverty.

تن‌پروری کلید در تنگدستی است.

Fette Hühner legen wenig Eier.
Fat hens lay few eggs.

مرغان چاق و فربه کم تخم می‌گذارند.

Fette Küche, magere Erbschaft.
A fat kitchen makes a lean will.

آشپزخانهٔ چاق وصیت‌نامه را لاغر می‌کند.

Feuer im Herzen bringt Rauch in den Kopf.
Fire in the heart sends smoke into the head.

آتش دل دود به سر می‌فرستد.

Feuer und Wasser sind gute Diener, aber schlimme Herren.
Fire and water are good servants, but bad masters.

آب و آتش نوکران خوبی‌اند
لیکن اربابان نامطلوبی‌اند.

Fleiß ist des Glückes Vater.
Industry is the parent of fortune.

هرکجا بخت خوش و شانس نکوست
سختکوشی پدر و مادر اوست.

Fliege nicht eher, als bis dir die Federn gewachsen sind.
Don't fly till your wings are feathered.

تا بال‌هایت پر درنیاورده‌اند پرواز نکن.

Frauen und Jungfrauen soll man loben, es sei wahr oder erlogen.

Women and maidens must be praised, whether truly or falsely.

راست باشد یا دروغ از بیخ و بن
از زنان و دختران تعریف کن.

Freie um die Wittwe, dieweil sie noch trauert.

Woo the widow whilst she is in weeds.

خواستگاری کن تو از یک بیوه‌زن
تا که دارد جامهٔ مشکی به تن.

Fremdes Pferd und eigene Sporen haben bald den Wind verloren.

Another man's horse and your own spurs outrun the wind.

اسب مردی دیگر و مهمیز تو
می‌برند از باد در تندی گرو.

Freud' und Leid sind nahe Nachbarn.

Joy and sorrow are next-door neighbours.

خوشحالی و اندوه دو همسایهٔ دیوار به دیوارند.

Frisch gewagt ist halb gewonnen.

Boldly ventured is half done.

نصف کاری که جسورانه شروعش بکنی کرده شده.

Fromme Leute wohnen weit auseinander.

Good people live far asunder.

مردمان خوب خیلی دور از هم زندگانی می‌کنند.

Früh zu Bett und früh wieder auf, macht gesund und reich in Kauf.

Early to bed and early to rise, makes a man healthy, wealthy, and wise.

مرد وقتی که بخوابد سر شب
بعد هم صبح سحر پا بشود
با همین یک عمل سادهٔ خود
سالم و عاقل و دارا بشود.

Fürsten haben lange Hände und viele Ohren.

Princes have long hands and many ears.

شهان را بازوانی بس بلند است
و ایضاً گوش‌های بی‌شماری.

G

Gäb es keine Narren, so gäb es keine Weisen.
Were there no fools, there would be no wise men.

هرکجا خنگی نباشد، عاقلی هم نیست.

Gebranntes Kind fürchtet das Feuer.
A burnt child dreads the fire.

بچه گر دست به آتش زده و سوخته است
وحشت از شعلهٔ آتش را آموخته است.

Gebrauchter Pflug blinkt, stehend Wasser stinkt.
A used plough shines, standing water stinks.

خیشی که استفاده شود برق می‌زند
آبی که راکد است ولی گند می‌زند.

Gefährte munter kürzet die Meilen.
Cheerful company shortens the miles.

همسفر شاد و شنگول مایل‌ها را کوتاه می‌کند.

Geld im Beutel vertreibt die Schwermuth.
Money in the purse dispels melancholy.

حال بد را پول توی جیب زایل می‌کند.

Geld ist der Mann.
Money makes the man.

پول مرد می‌سازد.

Gelegenheit macht den Dieb.
Opportunity makes the thief.

فرصت است آنچه دزد می‌سازد.

Gelehrte Narren sind über alle Narren.

Learned fools are the greatest fools.

ابلهان فاضل و دانشورند
کز تمام ابلهان ابله‌ترند.

Gelehrten, ist gut predigen.

A word is enough to the wise.

عاقلان را واژه‌ای هم کافی است.

Gemalte Blumen riechen nicht.

Painted flowers are scentless.

گل‌های نقاشی بی‌عطر و بو هستند.

Gemsen steigen hoch und werden doch gefangen.

The chamois climbs high and yet is caught.

بز کوهی به بالا صعود می‌کند و باز در دام می‌افتد.

Geschenktem Gaul sieht man nicht in’s Maul.

Look not a gift horse in the mouth.

توی دهان اسب پیشکشی را نگاه نکن.

Geschrei macht den Wolf größer als er ist.

Report makes the wolf bigger than he is.

شایعه گرگ را بزرگ‌تر از آنچه هست می‌کند.

Gewohnheit ist ein’ andere Natur.

Custom is second nature.

رسم و سنت طبیعت ثانی است.

Glaub’ ist besser als bares Geld.

Credit is better than ready money.

اعتبار از پول نقدی بهتر است.

Glück und Weiber haben die Narren lieb.

Fortune and women have a liking for fools.

بخت و زن‌ها دوستدار مردهای ابله‌اند.

Gold liegt tief im Berge, aber Koth am Wege.

Gold lies deep in the mountain, dirt on the highway.

طلا در عمق کوهستان نهفته‌ست

کثافت روی سطح جاده خفته‌ست.

Golden Gebiß macht's Pferd nicht besser.

A golden bit makes none the better horse.

از طلا هم که باشه یک دهنه

اسبه رو اسب بهتری نکنه.

Goldener Hammer bricht eisernes Thor.

A golden hammer breaks an iron gate.

چکشی زرین دروازه‌ای آهنین را می‌شکند.

Gott hilft dem Stärksten.

God helps the strongest.

خدا به قوی‌ترین کمک می‌کند.

Gott ist überall, außer wo er seinen Statthalter hat.

God is everywhere, except where he has his delegate.

خداوند در هرکجا هست، جز

در آن‌جا که دارد نماینده‌ای.

Gott macht gesund, und der Doktor kriegt das Geld.

God cures the sick, and the doctor gets the money.

گرچه بیمارا شفاشون از خداست

حق ویزیتش برای دکتراست.

Gottes Freund, der Pfaffen Feind.

God's friend, the priest's foe.

دوست خدا، دشمن کشیش.

Gottes Mühle geht langsam, aber sie mahlt fein.

God's mill goes slowly, but it grinds well.

کند می‌گردد آسیاب خدا

آسیا کردنش خوش است اما.

Groß sein thut's nicht allein, sonst holte die Kuh den Hasen ein.
Greatness alone is not enough, or the cow would outrun the hare.

بزرگی تنها کافی نیست، وگرنه گاو از خرگوش جلو می‌زد.

Große Bäume geben mehr Schatten als Früchte.
Great trees give more shade than fruit.

آن درختان که بزرگ‌اند و بلند
سایه‌شان از برشان بیش‌تر است.

Große Diebe hängen die kleinen.
Great thieves hang little thieves.

شاه‌دزدها دله‌دزدها را به دار می‌آویزند.

Große Fische fängt man in großen Wassern.
Great fish are caught in great waters.

ماهی‌های بزرگ در آب‌های بزرگ صید می‌شوند.

Große Herren dürfen mit Heiligen scherzen.
Great men may jest with saints.

بزرگان می‌توانند با قدیسان شوخی کنند.

Große Schwätzer sind gemeiniglich Lügner.
Great talkers are commonly liars.

وراجها عموماً دروغگو هستند.

Großer Herren Bitte ist Befehl.
Great men's requests are commands.

درخواست‌های بزرگان دستور است.

Großer Herren Leute lassen sich was bedünken.
Great men's servants don't think little of themselves.

نوکران مردان بزرگ خودشان را کم چیزی نمی‌دانند.

Gut Gewissen ist ein sanftes Ruhekissen.
A good conscience is a soft pillow.

وجدانی آسوده یک بالش نرم است.

Gut macht Uebermuth, Armuth macht Demuth.

Riches cause arrogance; poverty, meekness.

ثروت تکبر می‌آورد و فقر فروتنی.

Güte bricht einem kein Bein.

Kindness breaks no bones.

مهربانی استخوان هیچ‌کس را نشکند.

Guter Wein bedarf keines Kranzes.

Good wine needs no bush.

شراب خوب نیازی به عکس بوته ندارد. (از قدیم رسم بوده که بر سردر میکده‌ها و روی بطری‌های شراب نقش بوتهٔ پیچک می‌نگاشته‌اند. پیچک گیاه محبوب باکوس Bacchus خدای شراب یونانیان و رومیان باستان بوده است.)

Guter Wein ist der Alten Milch.

Good wine is milk for the aged.

شراب خوب شیر پیرمردهاست.

Guter Wein verdirbt den Beutel, und Schlechter den Magen.

Good wine ruins the purse, and bad the stomach.

شراب خوب کیف پول را نابود می‌کند و شراب بد معده را.

Guter Wein verkauft sich selbst.

Good wine sells itself.

شراب خوب خود را می‌فروشد.

Gutschmecke macht Bettelsäcke.

A lordly taste makes a beggar's purse.

ذائقه‌ای لردگونه کیف پولی گداگونه می‌سازد.

H

"Hab' ich" ist ein besserer Vogel als "Hätt' ich."

"I have" is a better bird than "If I had."

«دارم» پرنده‌ای بهتر از «اگر داشتم» است.

"Habe gehabt" ist ein armer Mann.

"I have had" is a poor man.

«داشته‌ام» مرد تهیدستی است.

Halbes Haus, halbe Hölle.

Half a house is half a hell.

نیمی از یک خانه نصف دوزخ است.

Halt's mit ben Nachbarn, geh' es dir wohl oder übel.

Keep well with your neighbours, whether right or wrong.

گر درست و گر غلط باشد، تو باز

با دروهمسایه‌های خود بساز.

Hans kommt durch seine Dummheit fort.

Hans gets on by his stupidity.

هانس با حماقتش گذران می‌کند.

Hänschen, lerne nicht zu viel, du mußt sonst viel thun.

Don't learn too much, Hans, else you must do a great deal.

خیلی چیز یاد نگیر هانس، وگرنه مجبور می‌شوی خیلی کارها بکنی.

"Hätte ich gewußt" ist ein armer Mann.

"Had I known" is a poor man.

«کاش می‌دانستم» مردک بی‌پولی است.

Hast du nicht Pfeile im Köcher, so misch dich nicht unter die Schützen.

If you have no arrows in your quiver, go not with archers.

اگر در ترکشت تیری نداری

نرو همراه مردان کماندار.

Hast du's nicht mit Scheffeln, so hast's doch wohl mit Löffeln.

If you can't get it in bushels, take it in spoonfuls.

اگر نمی‌توانی آن را سطل سطل بگیری، قاشق قاشق بگیرش.

Hat die Henne ein Ei gelegt, so gacket sie.

When the hen has laid an egg she cackles.

همین که مرغ تخمی می‌گذارد
صدای قدقد از خود درمی‌آرد.

Heirathen in Eile, bereut man mit Weile.

Marry in haste, repent at leisure.

با شتابی زن بگیرید و سر فرصت پشیمانی کشید.

Heirathen in's Blut thut selten gut.

Marrying in the blood is never good.

ازدواج فامیلی هیچ وقت خوب نیست.

Heirathen ist leicht, Haushalten ist schwer.

Marrying is easy, but housekeeping is hard.

ازدواج آسان، ولیکن خانه‌داری مشکل است.

Henke nicht alles auf einen Nagel.

Do not hang all on one nail.

همه‌چیز را به یک میخ آویزان نکن.

Heut' im Putz, morgen im Schmutz.

To-day in finery, to-morrow in filth.

امروز در زرق‌وبرق، فردا در کثافت.

Heute Kaufmann, morgen Bettelmann.

Merchant to-day, beggar to-morrow.

امروز تاجر، فردا گدا.

Heute muß dem Morgen nichts borgen.

To-day must borrow nothing of to-morrow.

امروز نباید چیزی از فردا قرض بگیرد.

Heute roth, morgen todt.
To-day red, to-morrow dead.

امروز رنگ به رو آورده، فردا مرده.

Hin ist hin, da leihet kein Jude mehr darauf.
Gone is gone; no Jew will lend upon it.

چیزی که از دست تو رفته، رفته او بر باد
هرگز جهودی روی آن وامی نخواهد داد.

Hinterm Kreuz versteckt sich der Teufel.
The devil lurks behind the cross.

شیطان پشت صلیب کمین می‌کند.

Hochmuth kommt zu Fall.
Pride will have a fall.

پایان غرور یک سقوط است.

Hörensagen ist halb gelogen.
Hearsay is half lies.

شایعه نیمه‌دروغین باشد.

Hunde, die viel bellen, beißen nicht.
Dogs that bark much don't bite.

سگ‌هایی که زیاد پارس می‌کنند گاز نمی‌گیرند.

Hundert Jahren Kummer bezahlen keinen Heller Schulden.
A hundred years of regret pay not a farthing of debt.

آن ندامت که به صد سال تو را بگدازد
یک نخود قرض تو را باز نمی‌پردازد.

Hunger ist der beste Koch.
Hunger is the best cook.

گرسنگی بهترین آشپز است.

Hungrige Fliegen stechen übel.
Hungry flies sting sore.

پشه‌های گرسنه بدجوری
نیش خود را به تن فرو بکنند.

Husaren beten um Krieg, und der Doktor um das Fieber.

Hussars pray for war, and the doctor for fever.

سواره‌نظام برای جنگ دعا می‌کند و دکتر برای تب.

I

Ich brauche keine Hummeln in meinem Bienenkorbe.

I want no drones in my bee-hive.

من هیچ زنبور نری در کندوی عسلم نمی‌خواهم.

Ich habe den Hund lieber zum Freund als zum Feind.

I would rather have a dog my friend than enemy.

بسی نیکوتر است از منظر من
که یک سگ دوستم باشد، نه دشمن.

Ich möchte wissen wie der hieß, so nie vom Weib sich narren ließ.

Who's the man that was never fooled by a woman.

کیست آن مردی که تا وقتی که مرد
هیچ موقع گول یک زن را نخورد.

Ich sehe so tief in einen Mühlstein, als ein Anderer.

I can see as far into a mill-stone as another man.

من هم همان‌قدری آن‌طرف سنگ آسیاب را می‌توانم ببینم که هر کس دیگری می‌تواند.

Ich will den Gaul gewinnen, oder den Sattel verlieren.

I will win the horse, or lose the saddle.

یا اسب را می‌برم یا زین را می‌بازم.

"Ich will keinen Hund beißen, denn ich muß meine Zähne für den Wolf sparen," sagt der Schafhund.

"I will not bite any dog," says the shepherd's dog, "for I must save my teeth for the wolf."

سگ گله می‌گوید: «من هیچ سگی را گاز نخواهم گرفت، چرا که باید دندان‌هایم را برای گرگ حفظ کنم.»

Im Becher ersaufen mehr als im Meer.

More are drowned in the bowl than in the sea.

آدمی در قدح مِی گویا
بیش‌تر غرق شده تا دریا.

Im Hause der Gehenkten soll man nicht vom Stricke reden.
Never speak of a rope in the house of one who was hanged.

در خانهٔ مردی که به دارش زده‌اند
از بند و طناب هیچ حرفی نزنید.

Im Scherz klopft man an, und im Ernst wird aufgemacht.
We knock in jest, and it is opened in earnest.

ما شوخی شوخی در می‌زنیم و در جدی جدی باز می‌شود.

Im Spaß gesagt, im Ernst gemeint.
Said in sport, meant in earnest.

شوخی شوخی گفته شده، ولی با منظور.

Im Spiegel sieht man die Gestalt, im Wein das Herz.
In the looking-glass we see our form, in wine the heart.

درون آینه شکل و قیافهٔ خود را
درون باده دل خویش را عیان بینیم.

Im Wasser kannst du dein Antlitz sehn,
Im Wein des andern Herz erspähn.
In water thou canst see thine own face, in wine thou canst see into the heart of another.

رخ خویشتن را ببینی در آب
دل دیگری را درون شراب.

Immer etwas Neues, selten etwas Gutes.
Always something new, seldom something good.

همیشه چیزی نو، ندرتاً چیزی نیک.

Immer nur ein Haar und der Mann wird kahl.
Ever one hair, only one, and the man is bald at last.

با همین یک مو، فقط یک مو
آخرش کل می‌شود یارو.

In der einen Hand Brot, in der anderen einen Stein.
Bread in one hand, a stone in the other.

به دستی نان، به دستی سنگ.

In der Mühle ist das Beste, daß die Säcke nicht reden können.

The best of the mill is that the sacks can't speak.

بهترین نکته دربارهٔ آسیاب این است که گونی‌ها نمی‌توانند حرف بزنند.

In die Hölle kommt man mit größerer Mühe, als in den Himmel.

It is harder work getting to hell than to heaven.

وارد جهنم شدن از وارد بهشت شدن سخت‌تر است.

Indessen das Gras wächst, verhungert der Gaul.

Whilst the grass grows the steed starves.

تا علف توی دشت سبز بشه
اسبه باید گرسنگی بکشه.

Irren ist menschlich.

To err is human.

آدمیزاد خطا و سهو است.

Irrender Hirt, irrende Schaafe.

Straying shepherd, straying sheep.

تا که از راه به در شد چوپان
گله از راه به در خواهد شد.

Ist der Mensch geboren so fängt er an zu sterben.

As soon as man is born he begins to die.

هر کس از لحظهٔ تولد خویش
مردن خویش را شروع کند.

Ist die Wirthin schön, ist auch der Wein schön.

If the landlady is fair, the wine is fair.

زن میزبان هرکجا خوشگل است
شراب ضیافت چه باب دل است.

J

Jacobs Stimme, Esaus Hände.
Jacob's voice, Esau's hands.

صدای یعقوب، دست‌های عیسو.

(در عهد عتیق آمده است که اسحاق نبی که در اواخر عمر کم‌بینا شده بود، از پسر ارشدش، عیسو، خواست که به شکار برود و از گوشت شکار برای او غذایی بپزد تا بخورد و دعای خیرش را بدرقهٔ راه او کند. وقتی عیسو عازم شکار شد، ربکا، زن اسحاق، که حرف‌های اسحاق را شنیده بود، از یعقوب، پسر کوچک‌ترشان که نزد مادر محبوب‌تر بود، خواست که دو بزغاله برایش بیاورد تا او غذایی بپزد و یعقوب آن غذا را برای پدرش ببرد و خود را به‌جای برادرش، عیسو، جا بزند و دعای خیر را دریافت کند. یعقوب گفت که بدن عیسو پشمالوست و بدن من بی‌مو. پدرم حقهٔ مرا درخواهد یافت و به‌جای دعای خیر، مرا لعنت خواهد کرد. ربکا روی دست‌ها و دور گردن یعقوب پوست بزغاله کشید، لباس‌های عیسو را بر تن او پوشاند و او را با غذا نزد پدرش فرستاد. اسحاق که شک کرده بود، از یعقوب خواست که نزدیک‌تر بیاید. یعقوب نزدیک‌تر رفت. اسحاق او را لمس کرد و گفت: صدا صدای یعقوب است، اما دست‌ها دست‌های عیسو هستند.)

Je älter der Geck, je schlimmer.
The older a fool, the worse he is.

اسکل خرفت خر

هرچه پیرتر، بدتر.

Je älter, je kälter; je kärger, je ärger.
The older, the colder; the more avaricious, the more vicious.

هرچه پیرتر، سردتر؛ هرچه طماع‌تر، خبیث‌تر.

Je fetter der Floh, je magerer der Hund.
The fatter the flea, the leaner the dog.

هرقدَر کک چاق‌تر، سگ در عوض لاغرتر است.

Je früher reif, je früher faul.
Soon ripe, soon rotten.

آنچه زود می‌رسد، زود می‌گندد.

Je gröter Hast, je minder Spood.

The more haste, the less speed.

هرچه شتاب بیش‌تر، سرعت کار کم‌تر است.

Je höher der Affe steigt, je mehr er den Hintern zeigt.

The higher the ape climbs, the more he shows his rump.

هرقدَر بوزینه بالاتر رود
بیش‌تر کونش نمایان می‌شود.

Je mehr der Brunnen gebraucht wird, desto mehr giebt er Wasser.

The more the well is used, the more water it yields.

هرچه از چاه بیش آب کشند
آب آن چاه بیش‌تر گردد.

Je mehr Gesetze, je weniger Recht.

The more law, the less justice.

هرچه قانون بیش‌تر باشد، عدالت کم‌تر است.

Je mehr man den Dreck rüttelt, je mehr stinkt er.

The more you stir the mire, the more it stinks.

باتلاقی را هرآنچه بیش‌تر هم می‌زنی
بوی گند و نکبتش هر دم فزون‌تر می‌شود.

Je näher dem Bein, je süßer das Fleisch.

The nearer the bone, the sweeter the flesh.

هرچه به استخوان نزدیک‌تر، گوشت شیرین‌تر.

Je näher der Kirche, je weiter von Gott.

The nearer the church, the farther from God.

هرچه به کلیسا نزدیک‌تر، از خدا دورتر.

Je schöner die Wirthin, je schwerer die Zeche.

The fairer the hostess, the heavier the reckoning.

هرچه زن مهمانخانه‌چی خوشگل‌تر، صورتحساب سنگین‌تر.

Je voller das Faß, je gelinder der Klang.

The fuller the cask, the duller it’s sound.

هرچه خم پرتر، صدایش گنگ‌تر.

Je weniger Worte, je besser Gebet.
The fewer the words, the better the prayer.

هرچه واژه‌ها کم‌تر، دعا بهتر.

Jedem das Seine ist nicht zu viel.
To every one his own is not too much.

برای هر کسی مال خودش خیلی زیاد نیست.

Jedem dünket sein' Eul' ein Falk.
Every one thinks his owl a falcon.

جغد خود را هر کسی یک قوش می‌بیند.

Jedem was, ist gut Theilung.
Something to every one is good division.

چیزی برای هر کسی تقسیم خیلی خوبی است.

Jeder fege vor seiner Thür.
Let every one sweep before his own door.

بگذارید کند هر یارو
جلوی خانهٔ خود را جارو.

Jeder für sich, Gott für Alle.
Every man for himself, and God for us all.

هر کسی مال خودش و خدا مال همه.

Jeder hält sein Kupfer für Gold.
Every man thinks his own copper gold.

مس هر کسی در نگاهش طلاست.

Jeder ist seiner Worte bester Ausleger.
Every man is the best interpreter of his own words.

هر کسی بهترین مفسر حرف‌های خودش است.

Jeder ist seines Glückes Schmidt.
Everybody is the architect of his own fortune.

هر کسی معمار اقبال خود است.

Jeder ist sich selbst der Nächste.
Every man is dearest to himself.

هرکه عزیز دل و جان خود است.

Jeder meint sein Kukuk singe besser denn des andern Nachtigall.
Every one thinks his own cuckoo sings better than another's nightingale.

هر کسی خیال می‌کند فاخته‌اش بهتر از بلبل دیگری می‌خواند.

Jeder muß der Natur seine Schuld bezahlen.
Every one must pay his debt to nature.

هر کسی باید دینش را به طبیعت بپردازد.

Jeder Mutter Kind ist schön.
Every mother's child is handsome.

بچهٔ هر مادری مامانی است.

Jeder weiß es am Besten, wo ihn der Schuh drückt.
Everybody knows best where his own shoe pinches.

آن‌کسی که کفش را کرده به پاش
خوب داند می‌زند پا را کجاش.

Jedermann sagt es, Niemand weiß es.
Everybody says it, nobody knows it.

همه می‌گویندش، هیچ‌کس نمی‌شناسدش.

Jedermanns Freund, Jedermanns Narr.
Everybody's friend, everybody's fool.

هر کسی همدم و یار همگان است
اسکل و مسخرهٔ خلق جهان است.

Jedermanns Gesell ist Niemands Freund.
Everybody's companion is nobody's friend.

هر کسی همدم هر انسانی است
دوست هیچ کسی نیست که نیست.

Jedes Weib will lieber schön als fromm sein.
Every woman would rather be handsome than pious.

در ضمیر هر زنی این باور است:
خوشگلی از پارسایی بهتر است.

Jung Weib ist altem Mann, das Postpferd zum Grabe.

A young wife is an old man's post-horse to the grave.

یک زن تازه‌جوان در بر یک شوهر پیر
اسب کالسکۀ اموات به سوی گور است.

Junger Schlemmer, alter Bettler.

A glutton young, a beggar old.

جوانی شکمباره پیری گداست.

Junger Spieler, alter Bettler.

Young gambler, old beggar.

قمارباز جوان یک گدای پیر شود.

K

Kalte Hand, warmes Herz.
Cold hand, a warm heart.

دست سردی، قلب گرمی.

Kartenspiel ist des Teufels Gebetbuch.
A pack of cards is the devil's prayer-book.

دستهٔ ورق‌های بازی کتاب دعای شیطان است.

Kauf bedarf hundert Augen, Verkauf hat an einem genug.
Buyers want a hundred eyes, sellers only one.

خریداران صد چشم لازم دارند، فروشندگان فقط یکی.

Kauf ist Kauf.
A bargain is a bargain.

معامله معامله است.

Kaufe deines Nachbars Rind, und freie deines Nachbars Kind.
Buy your neigbour's ox, and woo your neighbour's daughter.

گاو همسایهٔ خود را بخر و
خواستگاری بکن از دختر او.

Kaufen ist wohlfeiler als Bitten.
Buying is cheaper than asking.

خریدن ز درخواست ارزان‌تر است.

Kein Aff', er schwört, er habe die schönsten Kinder.
No ape but swears he has the handsomest children.

هیچ بوزینه‌ای نیست که قسم نخورد خوشگل‌ترین بچه‌ها را دارد.

Kein Ding ist so schlecht, daß es nicht zu etwas nützen sollte.
There is nothing so bad but may be of some use.

هیچ چیزی نه چنان بد باشد
کز بن و بیخ به دردی نخورد.

Kein Gefängniß schön, und keine Braut häßlich.

Never seemed prison fair, or mistress foul.

هیچ زندانی قشنگ و هیچ محبوبی پلشت
در ضمیر و دیدهٔ هیچ آدمی ظاهر نگشت.

Kein Rauch ohne Feuer.

No smoke without fire.

هیچ دودی بدون آتش نیست.

Keiner kann Nichts, und Keiner kann Alles.

No one can do nothing, and no one can do everything.

هیچ کسی نیست که هیچ کاری نتواند بکند و هیچ کسی هم نیست که همه‌کاری بتواند بکند.

Keines Mannes Herr, keines Herrn Mann.

No man's master, no master's man.

ارباب هیچ‌کس، نوکر هیچ‌کس.

Kinder und Narren sagen die Wahrheit.

Children and fools speak the truth.

بچه‌ها حرف راست می‌گویند
با کسانی که خنگ و هالویند.

Kleine Diebe henkt man, vor großen zieht man den Hut ab.

We hang little thieves, and take off our hats to great ones.

دله‌دزدها را به دار می‌آویزیم و کلاهمان را به احترام شاه‌دزدها برمی‌داریم.

Kleine Feinde und kleine Wunden sind nicht zu verachten.

Little enemies and little wounds are not to be despised.

دشمنان کوچک یا زخم‌های کوچک را
تحت هیچ عنوانی دست‌کم نگیر آقا.

Kleine Häfen laufen bald über.

Little pots soon run over.

کوزه‌های کوچک زود لبریز می‌شوند.

Kleine Heilige thun auch Zeichen.

Small saints too work miracles.

قدیسان کوچک هم معجزه می‌کنند.

Kleiner Profit und oft, ist besser wie großer und selten.

Small profits and often, are better than large profits and seldom.

سود کم وقتی زیاد آید به دست
از زیاد گاهگاهی بهتر است.

Kluge Männer suchen wirthliche Frauen.

Prudent men choose frugal wives.

یقین مردان محتاط و خردمند
زنان صرفه‌جو برمی‌گزینند.

Könnte man jedes Ding zweimal machen, so stünd es besser in allen Sachen.

Could everything be done twice, everything would be done better.

عملی بود اگر که هر کار
بشود بار دگر هم تکرار
کارها جمله نکوتر می‌شد.

Krankes Fleisch, krankes Geist.

Sickly body, sickly mind.

تن بیمار، ذهن بیمار.

Kraue mich, so krau' ich dich.

Claw me, and I'll claw thee.

بخاران مرا تا بخارانمت.

Krummes Holz brennt eben so gut als gerades.

Crooked wood burns quite as well as straight.

هیزم کج‌ومعوج هم به خوبی هیزم راست می‌سوزد.

Küsters Kuh darf auf dem Kirchhof grasen.

The beadle's cow may graze in the churchyard.

گاو کشیش می‌تواند در حیاط کلیسا بچرد.

Kunst hält bei einem Fest, wenn alles ihn verläßt.

Art holds fast when all else is lost.

وقتی همه‌چیز دیگر از کف رفته
آنگاه هنر تو را نگه می‌دارد.

L

Langsam und gut.
Slow and sure.

آهسته و مطمئن.

Laß deine Rechte nicht wissen, was deine Linke thut.
Let not thy right hand know what thy left hand doeth.

نگذار که دست راستت بو ببرد
دست چپت تو گرم چه کاری باشد.

Laß die Leute reden und die Hunde bellen.
Let people talk and dogs bark.

بگذار مردم حرف بزنند و سگ‌ها پارس کنند.

Lasset die Todten ruhen.
Let the dead rest.

بهل تا مردگان آسوده باشند.

Leben und leben lassen.
Live and let live.

تو زندگی کن و بگذار زندگی بکنند
(= به کار خویش بپرداز و دردسر متراش
مزاحم دگران هم به هیچ روی مباش).

Leere Tonnen geben großen Schall.
Empty casks make the most sound.

خم‌های تهی صدایشان بیش‌تر است.

Leichenpredigt, Lügenpredigt.
Funeral sermon, lying sermon.

نطق خاکسپاری، نطق دروغین.

Leichte Bürden werden ferne schwer.

Light burdens carried far become heavy.

بار سبک چون که سوی دوردست

برده شود، بار گرانی شده‌ست.

Leichte Magen, schwerer Sinn.

A light belly, heavy heart.

شکم هر کسی که خالی شه

دل یارو به‌جاش پر می‌شه.

Licht ist Licht, wenn's gleich der Blinde nicht sieht.

Light is light, though the blind man see it not.

نور نور است، اگرچند که کور

دیدنش نیست برایش مقدور.

Lieb ohne Gegenliebist wie eine Frage ohne Antwort.

Love without return is like a question without an answer.

عشق یک‌سویه سؤالی است بدون پاسخ.

Lieb wächst durch Kieb.

Love grows with obstacles.

عاشقی را منع افزون می‌کند.

Liebe deinen Nachbar, reiß aber den Zaun nicht ein.

Love your neighbour, but don't pull down the fence.

دوست دار از جان و دل همسایه‌ات را، همچنین

از میان خانه‌ها پرچین خود را برنچین.

Liebe, Diebe und Furchtsamkeit, machen Gespenster.

Love, thieves, and fear, make ghosts.

عشق، دزدان و ترس هستند که اشباح را به وجود می‌آورند.

Liebe fängt bei sich selber an.

Love begins at home.

عشق از خانه آغاز می‌شود.

Liebe, Feuer, Huften, Krätze, Gicht, lassen sich verbergen nicht.

Love, fire, couch, the itch, and gout are not to be concealed.

سرفه و عشق و آتش و خارش
نیز نقرس نهان نخواهد ماند.

Liebe kann viel, Geld kann Alles.

Love can do much, money can do all.

عشق خیلی کارها می‌کند، پول همه‌کار می‌کند.

Liebe weiß verborgene Wege.

Love knows hidden paths.

عشق راه‌های مخفی را می‌شناسد.

Lieben und Husten lassen sich nicht verbergen.

Love and a cough cannot be hid.

عشق و سرفه نه نهان‌کردنی‌اند.

Lieben und Singen läßt sich nicht zwingen.

Loving and singing are not to be forced.

عشق ورزیدن و آواز کسی
عملی زوری و اجباری نیست.

Lieber biegen als brechen.

Better bend than break.

خم شدن بهتر از شکستن ماست.

Lieber Neid denn Mitleid.

Better envy than pity.

بهتر است به آدم حسادت کنند تا ترحم.

Liebeszorn ist neuer Liebeszunder.

Love's anger is fuel to love.

خشم عاشقانه سوخت عشق است.

List gegen List.

Trick against trick.

کلکی در برابر کلکی.

List geht über Gewalt.
Cunning surpasses strength.

حیله روی دست قدرت می‌زند.

Loben ist nicht lieben.
Praising is not loving.

مدح و تحسین عشق نیست.

Lösche das Feuer bei Zeiten, ehe es zum Dache hinausschlägt.
Put out the fire betimes, ere it reach the roof.

آتش را به‌موقع خاموش کن، پیش از آن‌که به سقف برسد.

Lösche das Licht aus, so sind alle Weiber gleich.
Put the light out, and all women are alike.

تو چراغ خانه را خاموش کن
تا زنان از دم شبیه هم شوند.

Lüge ist die erste Staffel zum Galgen.
Lying is the first step to the gallows.

دروغ گام نخستین به سوی چوبهٔ دار است.

Lügen haben kurze Beine.
Lies have short legs.

پاهای دروغ‌ها بسی کوتاه است.

Lügen zerschmelzen wie Schnee.
Lies melt like snow.

دروغ‌ها شبیه برف آب می‌شوند.

Lügner muß ein gutes Gedächtniß haben.
Liars should have good memories.

دروغگوها باید حافظهٔ خوبی داشته باشند.

M

Mach dich nicht zu hoch, die Thür ist niedrig.
Don’t carry your head too high, the door is low.

سرت را زیاد بالا نگیر، در کوتاه است.

Mädchen sagen Nein und thun es doch.
Maidens say no, and mean yes.

دختران وقتی که می‌گویند نه
معنی این حرف آن‌ها آری است.

Man darf nur sterben um gelobt zu werden.
One has only to die to be praised.

آدمی باید بمیرد تا
مردمان تحسین کنند او را.

Man disputirt mehr über die Schaal, als über den Kern.
There is more disputing about the shell than the kernel.

دربارهٔ پوسته جروبحث بیش‌تری هست تا دربارهٔ هسته.

Man giebt dem Hunde nicht so oft Brot, als er mit dem Schwanze wedelt.
The dog does not get bread every time he wags his tail.

سگ هر بار که دم تکان می‌دهد نان گیرش نمی‌آید.

Man kann durch eine Wand sehen, wenn ein Loch darin ist.
One may see through a wall, if there’s a hole in it.

آدم می‌تواند آن‌طرف دیوار را ببیند، اگر سوراخی در آن باشد.

Man kann Gold zu theuer kaufen.
One may buy gold too dear.

بسا که مرد طلا را بسی گران بخرد.

Man küßt das Kind wegen der Mutter und die Mutter wegen des Kindes.

One kisses the child for the mother's sake, and the mother for the child's sake.

آدم بچه را به‌خاطر مادر می‌بوسد و مادر را به‌خاطر بچه.

Man murmelt so lange von einem Dinge, bis es geschieht.

Long-talked-of comes at last.

هر چیزی که مدت زیادی درباره‌اش حرف بزنند بالأخره می‌آید.

Man muß das Eisen schmieden wann es warm ist.

Strike while the iron is hot.

تا که آهن تفته است آن را بکوب.

Man muß die Katze nicht im Sacke kaufen.

Don't buy a cat in a bag.

گربه‌ای را توی یک گونی نخر.

Man muß entweder ein König oder ein Narr geboren werden.

One should be born either a king or a fool.

آدم یا باید یک پادشاه به دنیا بیاید یا یک احمق.

Man muß mit den Pferden pflügen, die man hat.

One must plough with the horses one has.

آدم باید با همان اسب‌هایی که دارد زمین را شخم بزند.

Man muß mit Pfaffen nicht anfangen oder sie todtschlagen.

Either fight not with priests or beat them to death.

با کشیشان یا نبرد اصلاً نکن
یا که آنان را بکش از بیخ و بن.

Man muß sein Licht nicht unter Scheffel stellen.

Hide not your light under a bushel.

زیر سطلی تو چراغ خویش را پنهان نکن.

Man muß sich strecken nach der Decken.

Stretch your legs according to your coverlet.

پاهایت را به اندازهٔ ملافه‌ات دراز کن.

Man muß unreines Wasser nicht eher weggießen bis man reines hat.

Don't throw away your dirty water till you have got clean.

تا آب تازه به دست نیاورده‌ای آب مانده‌ات را دور نریز.

Man schlägt auf der Sack und meint den Müller.

We beat the sack and mean the miller.

ما گونی را می‌زنیم و منظورمان آسیابان است.

Man soll die Beute nicht vor dem Siege theilen.

Don't divide the spoil before the victory is won.

پیش از کسب پیروزی غنایم را تقسیم نکن.

Man soll nicht mehr Teufel rufen als man bannen kann.

Raise no more devils than you can lay.

آن تعدادی شیطان بلند نکن که نتوانی بخوابانی.

Man verändert sich oft und bessert sich selten.

People often change and seldom for the better.

مردم اغلب عوض می‌شوند و به ندرت بهتر می‌شوند.

Mann kann nicht länger Frieden halten, als der Nachbar will.

One cannot keep peace longer than his neighbour will let him.

آدم بیش از مدتی که همسایه‌اش اجازه دهد نمی‌تواند در صلح و صفا زندگی کند.

Mann muß kaufen wenn es Markt ist.

Buy when it is market time.

جنس را موقع بازار بخر.

Mann ohne Weib, ist Haupt ohne Leib; Weib ohne Mann, ist Leib ohne Haupt daran.

Man without woman, is head without body; woman without man, is body without head.

مردِ بی‌زن سرِ بی‌تن است و زنِ بی‌شوهر بدنِ بی‌سر.

Man muß sammeln wenn die Ernte da ist.

One must glean at harvest time.

زمان درو موقع خوشه‌چینی است.

Man thut geschwind was lange gereut.

We do in haste what we repent at leisure.

با شتابی کارهایی می‌کنیم

که سر فرصت پشیمانی کشیم.

Man weiß wohl was man hat, aber nicht was man bekommt.

We know what we have, but not what we shall get.

می‌دانیم چه داریم، ولی نمی‌دانیم چه می‌توانیم به دست آریم.

Manche gute Kuh hat ein übel Kalb.

Many a good cow has a bad calf.

چه بسیار گاوان خوبی که گوساله‌هاشان بدند.

Mancher droht und zittert vor Furcht.

Many a one threatens, while he quakes for fear.

خیلی‌ها تهدید می‌کنند و حال آن‌که از ترس می‌لرزند.

Mancher flieht einen Bach, und fällt in den Rhein.

Many shun the brook, and fall into the river.

خیلی‌ها از جویبار حذر می‌کنند و در رودبار می‌افتند.

Mancher geht nach Wolle aus und kommt geschoren selbst nach Haus.

Many go out for wool, and come home shorn.

خیلی‌ها از خانه بیرون می‌روند که پشم بیاورند و در حالی که پشم خودشان هم چیده شده به خانه برمی‌گردند.

Mancher hütet sich vor dem Schwert und kommt an den Galgen.

Many shun the sword, and come to the gallows.

خیلی‌ها از شمشیر حذر می‌کنند و پای چوبهٔ دار می‌آیند.

Mancher nimmt mit Scheffeln und giebt mit Löffeln.

Many take by the bushel, and give with the spoon.

خیلی‌ها سطل می‌گیرند و قاشق قاشق می‌دهند.

Mancher sieht mit einem Auge mehr als ein Anderer mit zweien.

Many see more with one eye than others with two.

خیلی‌ها با یک چشم بیش‌تر می‌بینند تا دیگران با دو چشم.

Maulesel treiben viel Parlaren daß ihre Voreltern Pferde waren.

Mules make a great fuss about their ancestors having been horses.

قاطرها دربارهٔ این‌که اجدادشان اسب بوده‌اند زیاد هارت و پورت می‌کنند.

Meines Freundes Feind ist oft mein bester Freund.
My friend's enemy is often my best friend.

دشمن دوست من معمولاً
هست نزدیک‌ترین دوست من.

"Mit allem Pläsir," sagt der Bauer, wenn er muß.
"With great pleasure," says the boor, when he must.

مردک دهاتی می‌گوید: «به روی چشم» هر زمان مجبور باشد.

Mit der Mutter soll beginnen, wer die Tochter will gewinnen.
Who the daughter would win, with mamma must begin.

چو مردی بخواهد که بی‌دنگ‌وفنگ
دل دختری را به دست آورد
در آغاز باید بدون درنگ
دل مادر دخترک را برد.

Mit einem Tropfen Honig fängt man mehr Fliegen als mit einem Oxhoft Essig.
A drop of honey catches more flies than a hogshead of vinegar.

قطره‌ای شهد و عسل بیش‌تر از
بشکه‌ای سرکه مگس می‌گیرد.

Mit Geduld und Zeit wird's Maulbeerblatt zum Atlas-Kleid.
With patience and time the mulberry leaf becomes a silk gown.

وقتی زمان و حوصله با هم قرین شود
یک برگ توت جامهٔ ابریشمین شود.

Mit großen Herren ist nicht gut Kirschen essen, sie werfen Einem die Stein' und Stiel' ins Angesicht.
They who eat cherries with the great, are like to have the stones and stalks flung in their face.

کسانی که با بزرگان گیلاس می‌خورند مایل‌اند هسته و ساقه توی صورتشان پرت شود.

Mit Hunden fängt man Hasen, mit Lob die Narren und mit Geld die Frauen.
Hares are caught with hounds, fools with praise, and women with gold.

خرگوش‌ها با سگ‌های شکاری صید می‌شوند، احمق‌ها با تعریف و تمجید و زنان با طلا.

Mit leerer Hand ist schwer Vögel fangen.
It is hard to catch birds with an empty hand.

گرفتن پرندگان با دست خالی سخت است.

Mit Schweigen verräth sich Niemand.
No one betrays himself by silence.

هیچ‌کس با سکوت خودش را لو نمی‌دهد.

Mit Worten richtet man mehr aus als mit Händen.
More is done with words than with hands.

کارهایی که با حرف انجام شده از کارهایی که با دست انجام شده بیش‌تر است.

Mittelweg ein sichrer Steg.
The middle path is the safe path.

راه میانی راه امن است.

Morgenstunde hat Gold im Munde.
The morning hour has gold in its mouth.

صبحگاهان در دهان خود طلا دارد.

Müllers Henn' und Wittwers Magd hat selten über Noth geklagt.
The miller's hen and widower's maid, of want need never be afraid.

مرغ آسیابان و دختر کلفت مرد بیوه هیچ وقت لازم نیست از تنگدستی بترسند.

Mund und Herz sind eine ganze Spanne von einander.
Mouth and heart are wide apart.

دهان و دل ز هم بسیار دورند.

Müßiggang ist aller Laster Anfang.
Idleness is the root of all evil.

ریشهٔ هر نوع شر بیکاری است.

Müßiggang ist des Teufels Ruhebank.
An idle brain is the devil's workshop.

مغز آدم بیکار کارگاه شیطان است.

Mutter, ich muß einen Mann ha'n, oder ich zünd's Haus an.
Mother, I must have a husband, or I shall set fire to the house.

مادر، من باید شوهر کنم، وگرنه خانه را آتش می‌زنم.

N

Nachbar über den Zaun, Nachbar wieder herüber.
Neighbour once over the hedge, neighbour over it again.

همسایه‌ات یک بار اگر از روی پرچین رد شده
یک بار دیگر نیز هم از روی آن رد می‌شود.

Nachgeben stillt allen Krieg.
Yielding stays war.

تسلیم جنگ را متوقف می‌کند.

Nachher ist jeder klug.
Every one is wise after the event.

کار هر وقت که از کار گذشت
مردم از دم همه عاقل هستند.

Narren bauen Häuser, der Kluge kauft sie.
Fools build houses, wise men buy them.

خانه می‌سازند آنان که خرند
عاقلان آن را از آنان می‌خرند.

Narren wachsen unbegießen.
Fools grow without being watered.

احمق‌ها بدون آبیاری رشد می‌کنند.

Natur und Liebe lassen sich nicht bergen.
Nature and love cannot be hid.

عشق و طبیعت نه نهان‌کردنی است.

Natur zieht stärker denn sieben Ochsen.
Nature draws stronger than seven oxen.

طبیعت محکم‌تر از هفت گاو نر می‌کشاند.

Neben dem Fluß einen Brunnen bohren.
To sink a well by the river side.

چاهی کنار ساحل یک رود کندن.

Neue Besen kehren gut.
New brooms sweep clean.

جاروهای نو خوب جارو می‌کنند. (= هر رییس جدیدی همان اول تعدادی را اخراج می‌کند.)

Neuem Gesetze folgt neuer Betrug.
New laws, new roguery.

قوانین تازه، کلاهبرداری‌های تازه.

Neuer Arzt, neuer Kirchhof.
New doctor, new churchyard.

دکتر جدید، قبرستان جدید.

Neukommen, willkommen.
New come, welcome.

خوش آمده‌ست هر آن‌کس که تازه آمده است.

Nicht alle Blumen taugen zum Sträußchen.
Not all flowers are fit for nosegays.

هر گلی برای دسته‌گل مناسب نیست.

Nicht alle sind Diebe, die der Hund anbellt.
All are not thieves whom the dog barks at.

سگ رو به هرکه پارس کند او که دزد نیست.

Nicht jeder Glühwurm ist Feuer.
Every glow-worm is not fire.

نه هر کرم شب‌تابی آتش بُود.

Nicht zu wenig, nicht zu viel.
Not too little, not too much.

نه بسیار اندک، نه خیلی زیاد.

Nichts braucht keine Schlupfwinkel.
Nought needs no hiding-place.

«هیچ» نیازی به مخفیگاه ندارد.

Nichts ist gut für die Augen, aber nicht für den Magen.

Nought is good for the eyes, but not for the stomach.

هیچ برای چشم‌ها خوب است، نه برای شکم.

Nichts ist so neu, als was längst vergessen ist.

Nothing is so new as what has long been forgotten.

هیچ چیزی مثل چیزی که مدت‌هاست فراموش شده نو نیست.

Nichts kühner als der Müller Hemd, das jeden Morgen einen Dieb beim Kragen nimmt.

Nothing bolder than the miller's shirt, that every morning collars a thief.

هیچ چیزی باشهامت‌تر از پیراهن آسیابان نیست که هر روز صبح خرخرهٔ یک دزد را می‌چسبد.

Nichts mit Hast als Flöhe fangen.

Nothing should be done in a hurry except catching fleas.

هیچ کاری را نباید با عجله انجام داد، مگر گرفتن کک‌ها.

Nichts thun lehrt Uebel thun.

Doing nothing teaches doing ill.

با همین کاری نکردن‌هایمان

یاد می‌گیریم کار بد کنیم.

Nichts vertrocknet balder als Thränen.

Nothing dries sooner than tears.

هیچ چیزی سریع‌تر از قطره‌های اشک خشک نمی‌شود.

Nichts wiegt leichter als ein Versprechen.

Nothing weighs lighter than a promise.

هیچ چیزی سبک‌تر از یک قول نیست.

Niemand hat sich über's Meer zu beklagen, der zum zweiten Male Schiffbruch litt.

No one can complain of the sea who twice suffers shipwreck.

کشتی هر کس دو دفعه غرق شد

حق ندارد شاکی از دریا بُود.

Niemand ist klug genug sich zu rathen.

No one is wise enough to advise himself.

هیچ‌کس آن‌قدرها فرزانه نیست

تا خودش را نیز اندرزی دهد.

Niemand kann zugleich blasen und schlucken.
No one can blow and swallow at the same time.

هیچ‌کس نمی‌تواند در آنِ واحد هم فوت کند و هم قورت بدهد.

Niemand kann zweien Herren dienen.
No man can serve two masters.

نتواند به دو ارباب کسی خدمت کرد.

Niemand sieht seine eigene Fehler.
No one sees his own faults.

کسی عیب‌های خودش را نبیند.

Nimm die Welt wie sie ist, nicht wie sie seyn sollte.
Take the world as it is, not as it ought to be.

دنیا را همین‌جوری که هست بگیر، نه آن‌جوری که باید باشد.

Noth bricht Eisen.
Necessity breaks iron.

احتیاج آهن را می‌شکافد.

Noth kennt kein Gebot.
Necessity has no law.

احتیاج هیچ قانونی ندارد.

Noth lehrt auch den Lahmen tanzen.
Necessity teaches even the lame to dance.

احتیاج حتی به چلاق‌ها رقصیدن یاد می‌دهد.

Noth lehrt Künste.
Necessity teaches arts.

احتیاج حرفه‌ها را آموزش می‌دهد.

Noth vereinigt Herzen.
Necessity unites hearts.

احتیاج دل‌ها را متحد می‌کند.

Nüchtern gedacht, voll gesagt.
Thought when sober, said when drunk.

آنچه در هشیاری اندیشی به آن
موقع مستی بیاری بر زبان.

Nur Einer kann Kaiser sein.

Only one can be emperor.

فقط یک نفر می‌تواند امپراطور باشد.

O

"O was müßen wir der Kirche Gottes halber leiden!" rief der Abt, als ihm das gebratene Huhn die Finger versengt.

"O what we must suffer for the sake of God's church!" said the abbot, when the roast fowl burned his fingers.

«آه، برای کلیسای خدا چه رنجها که باید متحمل شویم!» آبوت گفت، وقتی مرغ بریان انگشتانش را سوزاند.

(آبوت: رییس راهبان، راهب بزرگ.)

Ochs, wart' des Grases.

Ox, keep to your grass.

آی جناب گاو نر
در چمن خودت بچر.

Offene Hand macht offene Hand.

Open hand makes open hand.

دست گشاده دست گشاده می‌سازد.

Ohne Wissen, ohne Sünde.

Without knowledge, without sin.

چو دانش نباشد، گناهی نباشد.

Ost und West, daheim das Best.

East and west, home is best.

چه در شرق دنیا، چه در غرب دنیا
بُود خانهٔ هر کسی بهترین جا.

P

Pfaffen lachen junge Weiber auch gern an.

Priests even smile pleasantly on young women.

حتی کشیش‌ها به رخ خانمی جوان

لبخند می‌زنند خوشایند و مهربان.

Pfaffen und Weiber vergessen nie.

Priests and women never forget.

نه کشیشان و نه زنان هرگز

هیچ چیزی ز یادشان نرود.

Pfaffen segnen sich zuerst.

Priests bless themselves first.

کشیشان اول خودشان را متبرک می‌کنند.

Pfaffen zahlen einander keine Zehnten.

Priests pay each other no tithes.

کشیشان به یکدیگر عشریه‌ای نمی‌پردازند.

Pfaffenknechte essen mit Schweiß, von Arbeit werden sie nicht heiß.

Priestly knaves sweat hard at their meat, but never at work get into a heat.

ناکسانی در لباس کشیشان سر غذایشان سخت عرق می‌کنند، اما سر کار هرگز گرم نمی‌شوند.

Pfau, schau deine Beine.

Peacock, look at your legs.

آی طاووس، به پایت بنگر.

Pfennig ist Pfennigs Bruder.

Pfennig is Pfennig's brother.

فنیگ برادر فنیگ است.

Pflanze oft versetzt, gedeihet nicht.

Plants oft removed never thrive.

گیاهی که این‌جا به آن‌جا شود
محال است روزی شکوفا شود.

Pflaumen kann man nicht zu Aepfeln machen.

There's no making apples of plums.

آلوها را نمی‌شود سیب کرد.

Pillen muß man schlingen, nicht kauen.

Pills must be bolted, not chewed.

قرص‌ها را باید بلعید، نباید جوید.

R

Rache bleibt nicht ungerochen.
Revenge remains not unrevenged.

انتقام بی‌انتقام نمی‌ماند.

Rache ist neues Unrecht.
Revenge is new wrong.

انتقام تو خطای تازه‌ای است.

Rache macht ein kleines Recht zu großem Unrecht.
Revenge converts a little right into a great wrong.

انتقام حقی کوچک را به ناحقی بزرگ بدل می‌کند.

Rappelige Räder laufen am längsten.
Crazy wheels run longest.

چرخ‌های معیوب طولانی‌تر از همه می‌گردند.

"Rast ich, so rost ich," sagt der Schlüssel.
"If I rest, I rust," says the key.

«چو از کارم بدارم دست
یقین زنگار خواهم بست»
کلام یک کلید این است.

Rath soll vor der That gehen.
Advice should precede the act.

پند می‌باید مقدم بر عمل باشد.

Rathe Niemand ungebeten.
Never give advice unasked.

مشورت از تو تا نخواسته‌اند
هیچ موقع به این و آن نده پند.

Rathen ist leichter denn helfen.
Advising is easier than helping.

پند دادن از کمک آسان‌تر است.

Rathen ist nicht zwingen.
Advice is not compulsion.

پند یک اجبار نیست.

Rathen ist oft besser denn fechten.
Advising is often better than fighting.

غالباً اندرز دادن بهتر از جنگیدن است.

Raubvögel singen nicht.
Birds of prey do not sing.

پرندگان شکاری آواز نمی‌خوانند.

Rechten und borgen macht Kummer und Sorgen.
Disputing and borrowing cause grief and sorrowing.

جروبحث و قرض کردن آخرش
مایهٔ حزن و پشیمانی شود.

Rede, daß ich dich sehe.
Speak, that I may see thee.

حرف بزن تا که ببینم تو را.

Rede wenig, rede wahr; Zehre wenig, zahl baar.
Speak little, speak truth; Spend little, pay cash.

کم حرف بزن، راست بگو؛ کم خرج کن، نقد بده.

Reden ist leichter als thun, und versprechen leichter als halten.
Talking is easier than doing, and promising than performing.

حرف از عمل آسان‌تر است و وعده از انجام آن.

Reden ist Silber, Schweigen ist Gold.
Talking is silver, silence is gold.

سخن نقره است و خموشی طلا.

Reden kommt von Natur, Schweigen vom Verstande.
Speaking comes by nature, silence by understanding.

سخن از طبیعت برآید، سکوت از درایت.

Reich ist genug, wer sich genügen läßt.
He is rich enough who is contented.

او به اندازهٔ کافی دارد
که به دل تخم قناعت کارد.

Reiche Leute sind überall daheim.
Rich people are everywhere at home.

اغنیا هر جا که بنشستند
در سرای خویشتن هستند.

Reichen giebt man, Armen nimmt man.
We give to the rich, and take from the poor.

به ثروتمندان می‌دهیم و از فقیران می‌گیریم.

Richter sollen zwei gleiche Ohren haben.
Judges should have two ears, both alike.

قاضیان را گوش‌هایی هر دو یکسان لازم است.

Rom ward nicht in einem Tage gebaut.
Rome was not built in a day.

رم یک‌روزه بنا نشد.

Rosen und Jungfern sind bald verblättert.
Roses and maidens soon lose their bloom.

طراوت رخ گل‌های سرخ و دخترها
بسا که زود روند این دو تا به باد فنا.

Rücke nicht, wenn du wohl sitzest.
Don't budge, if you sit at ease.

چو راحت نشستی سر جای خود
تو از جای خود مطلقاً جم نخور.

Rufe nicht "Juch!" bis du über den Graben bist.
Don't cry "Hurra!" till you are over the ditch.

تا از گودال رد نشده‌ای، داد نزن «هورا».

Ruh kommt aus Unruh, und wieder Unruh aus Ruh.

Rest comes from unrest, and unrest from rest.

آسایش از تکاپو برآید و تکاپو از آسایش.

S

Sänger, Buhler und Poeten, lügen viel.
Singers, lovers, and poets, are privileged liars.

آوازه‌خوانان، عاشقان و شاعران مجازند دروغ بگویند.

Sag eine Lüge, so hörst du die Wahrheit.
Tell a lie, and you'll hear the truth.

دروغی بگو تا حقیقت را بشنوی.

Sage nicht Alles, was du weißt; glaube nicht Alles, was du hörst; thue nicht Alles, was du kanst.
Tell not all you know; believe not all you hear; do not all you are able.

هرچه می‌دانی نگو؛ هرچه می‌شنوی باور نکن؛ هرچه می‌توانی نکن.

Sagen und Thun ist zweierlei.
Saying and doing are two things.

گفتن و کردن دو تا چیزند.

Sammt und Seide löschen das Feuer in der Küche aus.
Silk and velvet put out the kitchen fire.

ابریشم و مخمل شعلهٔ آشپزخانه را خاموش می‌کنند. (= زنان خوش‌پوش اهل خانه‌داری نیستند.)

Samson war ein starker Mann, aber er konnte nicht zahlen ehe er Geld hatte.
Samson was a strong man, but he could not pay money before he had it.

سامسون مردی قوی بود، اما نمی‌توانست پولی پرداخت کند قبل از این‌که آن را داشته باشد.

Schälke muß man mit Schälken fangen.
Set a thief to catch a thief.

دزدی بفرست تا که دزدی گیرد.

Schäme dich deines Handwerks nicht.
Be not ashamed of your craft.

هرگز از حرفهٔ خود شرم نکن.

Schein betrügt.
Appearances are deceitful.

ظواهر فریبنده‌اند.

Schick dich in die Zeit.
Suit yourself to the times.

خویشتن را با زمانه وفق ده.

Schlafende Hunde soll man nicht wecken.
Wake not a sleeping dog.

سگی خفته را برنخیزان.

Schlechtes Geld kommt immer wieder.
Bad money always comes back.

پول بد همواره بازآید.

Schlimmer Anfang bringt wohl gutes Ende.
A bad beginning may make a good ending.

ای بسا آغاز بد را نیک انجامی است.

Schloß und Schlüssel macht man nicht für treue Finger.
Locks and keys are not made for honest fingers.

قفل‌ها و کلیدها برای انگشتان شرافتمند ساخته نشده‌اند.

Schmeichler sind Katzen die vorne lecken und hinten kratzen.
Flatterers are cats that lick before and scratch behind.

چاپلوسان گربه‌هایی هستند که از روبرو می‌لیسند و از پشت سر چنگ می‌زنند.

Schnell Glück, schnell Unfall.
Speedy rise, speedy fall.

هر کسی یک‌هویی صعود نمود
سرنوشتش سقوط فوری بود.

Schön ist, was schön thut.
Handsome is that handsome does.

هر کسی کردار او زیباست، او زیباست.

Schöne Aepfel sind auch wohl sauer.

Handsome apples are sometimes sour.

سیب‌های خوش‌آب‌ورنگ و قشنگ

گاهی اوقات طعمشان ترش است.

Schöne Blumen stehen nicht lange am Wege.

Fair flowers do not remain long by the wayside.

زمانی دور گل‌های خوشایند

کنار جاده پابرجا نمانند.

Schöne Worte füllen den Sack nicht.

Fair words don't fill the pocket.

واژگان خوش و مقبول پسند

مطلقاً جیب تو را پر نکنند.

Schöne Worte machen den Kohl nicht fett.

Fair words don't butter the cabbage.

واژگان خوش و مقبول پسند

کلمی را کره‌مالی نکنند.

Schreibe dem Teufel auf ein Horn: "guter Engel!" und manche glaubens.

Write on one of the devil's horns, "Good angel," and many will believe it.

روی یکی از شاخ‌های شیطان بنویس «فرشتهٔ خوب» تا خیلی‌ها آن را باور کنند.

Schuster bleib bei deinem Leisten.

Shoemaker stick to your last.

پینه‌دوزا، قالب خود را بچسب.

(= توی کاری که نمی‌فهمی که چیست

خویش را قاطی نمودن خوب نیست.)

Schwarze Kühe geben auch weiße Milch.

Black cows give white milk.

گاوهای سیاه شیر سفید می‌دهند.

Schweig, ober rede etwas, das besser ist denn Schweigen.

Be silent, or say something better than silence.

یا به‌کلی سکوت کن یا که

سخنی خوش‌تر از سکوت بگو.

Schweigen und Denken kann Niemand kränken.

Silence and reflection cause no dejection.

خامشی و حوصله در کار خود
مایهٔ اندوه نخواهند شد.

Schweigender Hund beißt am ersten.

The silent dog is the first to bite.

سگ ساکت اول از همه گاز می‌گیرد.

Sei Hur ober Dieb, hast du Geld so bist du lieb.

Whore or thief, welcome so you've got the gold.

جنده‌ای یا دزد هستی، تا که در جیبت طلاست
یار ما هستی، قدومت روی تخم چشم ماست.

Seine Hühner legen Eier die zwei Dotter haben.

His hens lay eggs with two yolks.

مرغ‌هایش تخم دوزرده می‌گذارند.

Selbst gethan, ist bald gethan.

Self-done, is soon done.

کار خودکرده زودترکرده‌ست.

Selbst gethan ist halb gethan.

What you do yourself is half done.

نیمی از آنچه خود تو بکنی کرده شده.

Setzt einen Frosch auf goldenen Stuhl, er hüpft doch wieder in den Pfuhl.

Though you seat the frog on a golden stool, he'll soon jump off again into the pool.

هرچند قورباغه را روی چارپایه‌ای زرین بنشانی، او به زودی دوباره توی برکه می‌پرد.

Sey, was du seyn willst.

Be the thing you would be called.

همان شو که خواهی همانت بخوانند.

Sicherheit ist des Unglücks erste Ursache.

Security is the first cause of misfortune.

خاطری جمع و حس امنیت
اولین علت سیه‌روزی است.

Sicherheit ist nirgends sicher.

Security is nowhere safe.

جای امنیت به جایی امن نیست.

Sie hat ihn lieb—auf der Seite wo die Tasche hängt.

She is fond of him—on the side where the pocket hangs.

این زنک شیفته و عاشق آن مرد شده
از همان سوی که کیف طرف آویزان است.

Sie streiten um ein Ei, und lassen die Henne fliegen.

They wrangle about an egg, and let the hens fly away.

آن‌ها بر سر یک تخم‌مرغ دعوا می‌کنند و می‌گذارند مرغ‌ها فرار کنند.

Siedet der Topf, so blühet die Freundschaft.

While the pot boils, friendship blooms.

تا زمانی که دیگ می‌جوشد
دوستی چون درخت باغ بهار
جامه‌ای از شکوفه می‌پوشد.

Siegen kommt nicht vom Liegen.

Victory is not gained by idleness.

فتح با بیکارگی حاصل نخواهد شد.

Siehe erst auf dich, dann richte mich.

First look at home, then censure me.

تو اول نگاهی به خانه بکن
سپس عیب و ایراد از من بگیر.

Sieht doch wohl die Katze den Kaiser an.

A cat may look at a king.

گربه‌ای شاید به شاهی بنگرد.

Sieht man's, so spiel ich; sieht man's nicht, so stiehl ich.

If I am seen, I am joking; if I am not seen, I steal.

اگر مرا ببینند، دارم شوخی می‌کنم؛ اگر نبینند، می‌دزدم.

So geht es in der Welt: der Eine hat den Beutel, der Andere hat das Geld.
So it goes in the world: one has the purse, the other has the gold.

چنین است رسم سپنجی سرا:
یکی کیسه دارد، یکی هم طلا.

So mancher Mensch, so manche Sitte.
So many countries, so many customs.

این‌همه کشور، این‌همه سنت.

Sobald Gesetze ersonnen, wird Betrug begonnen.
As fast as laws are devised, their evasion is contrived.
به محض این‌که قوانین وضع می‌شوند، راه دررو آن‌ها طرح‌ریزی می‌شود.

Sohnesweib haßt Mannesmutter.
Daughter-in-law hates mother-in-law.

عروس از مادرشوهر بیزار است.

Soldaten muß man wohl zahlen und wohl henken.
Soldiers must be well paid, and well hanged.

به سربازها باید خوب دستمزد داد و خوب هم دارشان زد.

Soll die Ampel brennen, so muß man Oel zugießen.
If you would have the lamp burn, you must pour oil into it.

چو خواهی که فانوس روشن بماند
بباید که روغن درونش بریزی.

Soll ich ersaufen, so muß es in saubern Wasser seyn.
If I am to be drowned, it shall be in clean water.

اگر قرار است غرق شوم، باید در آب تمیز باشد.

Sollten alle Ehebrecher graue Röcke tragen, so würde das Tuch theuer.
Were all adulterers to wear grey coats, the cloth would be dear.
اگر قرار بود همهٔ زناکاران کت خاکستری بپوشند، پارچهٔ خاکستری گران می‌شد.

Sommersaat und Weiberrath geräth alle sieben Jahre einmal.
Summer sown corn and women's advice turn out well once in every seven years.
غله‌ای که در تابستان کاشته شود و پند زنان هر هفت سال یک بار خوب از آب درمی‌آیند.

Sorgen macht graue Haare und Alter ohne Jahre.
Care brings on grey hairs, and age without years.

می‌کنه دغدغه‌های الکی
رنگ موی تو رو فلفل‌نمکی
و بدون گذر سال و مهی
می‌کنه پیر تو رو بی‌خودکی.

Sparen ist größere Kunst als erwerben.
Saving is a greater art than gaining.

ذخیره کردن هنری بزرگ‌تر از به دست آوردن است.

Spät Obst liegt lange.
Late fruit keeps well.

میوهٔ دیررس خوب می‌ماند.

Spitzig' Kinn, böser Sinn.
There's cunning in a pointed chin.

در چانهٔ نوک‌تیز ذکاوت باشد.

Stetes tropfen höhlt den Stein.
Constant dropping wears the stone.

چکیدن مداوم سنگ را می‌ساید.

Starke Leute haben starke Krankheit.
Strong folks have strong maladies.

مردمان نیرومند اختلالات نیرومندی دارند.

Starker Leute Spiel ist kranker Leute Todt.
The strong man's sport is the sickly man's death.

تفریح مرد قوی مرگ مرد نحیف است.

Stehend' Wasser wird stinkend.
Stagnant water grows stinking.

آب راکد می‌گندد.

Stelle und Stunde machen einen Dieb.
Time and place make the thief.

دزد را وقت و مکان می‌سازد.

Stille Wasser sind tief.

Still waters run deep.

آب راکد عمیق می‌گذرد.

Stumme Hunde und stille Wasser sind gefährlich.

Dumb dogs and still water are dangerous.

سگ‌های ساکت و آب راکد خطرناک‌اند.

Süßer Gesang hat manchen betrogen.

Sweet song has betrayed many.

ترانهٔ شیرین خیلی‌ها را لو داده.

Süßer Wein giebt sauern Essig.

Sweet wine makes sour vinegar.

در آخر سر شراب شیرین

تبدیل به سرکه‌ای شود تند.

(= ای بسا عشقی که خوب و دلکش است   در نهایت نفرتی سرکش شود.)

T

Tadeln ist leicht, besser machen ist schwer.
It is easier to blame than do better.
سرزنش کردن از بهبود بخشیدن آسان‌تر است.

Tadeln kann ein jeder Bauer, besser machen wird ihm sauer.
Every clown can find fault, though it would puzzle him to do better.
هر دلقکی می‌تواند عیب پیدا کند، هرچند بهتر عمل کردن گیجش خواهد کرد.

Tapfer angegriffen ist halb gefochten.
A bold onset is half the battle.
یک‌نیمهٔ جنگ یورشی بی‌باک است.

Tauben Ohren ist bös prediger.
It is bad preaching to deaf ears.
موعظه در گوش‌های کر خطاست.

Tausch ist kein Raub.
Exchange is no robbery.
مبادله دزدی نیست.

Teufel muß man mit Teufeln austreiben.
Devils must be driven out with devils.
شیاطین را باید با شیاطین بیرون راند.

Theurer Honig, den man aus Dornen muß lecken.
It is dear honey that must be licked off thorns.
عسلی که باید از روی خارها لیسیده شود عسل گران‌قیمتی است.

Thue was du thuest.
Do what thou doest.
کماکان بکن آنچه را می‌کنی.

Todte Hunde beißen nicht.

Dead dogs don't bite.

سگ‌های مرده گاز نمی‌گیرند.

Töchter sind leicht zu erziehen, aber schwer zu verheirathen.

Daughters are easy to rear, but hard to marry.

بزرگ کردن دخترها راحت است، اما شوهر دادنشان سخت است.

Trage Jeder seinen Sack zur Mühle.

Let every man carry his own sack to the mill.

بگذار هر کسی گونی خودش را تا آسیاب حمل کند.

Trau-wohl hat die Kuh gestohlen.

Good faith stole the cow.

اعتماد کامل گاو را دزدید.

Traue, aber nicht zu viel.

Trust, but not too much.

اعتمادی بکن، اما نه زیاد.

Traue keinem, du habest denn einen Scheffel Salz mit ihm gegessen.

Trust no one till you have eaten a bushel of salt with him.

به هیچ‌کس اعتماد نکن، مگر وقتی که قدری نمک با او خورده باشی.

Träume sind Schäume.

Dreams are froth.

رؤیاها حرف مفت‌اند.

Trinkt eine Gans, so trinken sie alle.

When one goose drinks, all drink.

تا که غازی آب می‌نوشد

کل غازان آب می‌نوشند.

Tritt der Kummer in's Haus, fliegt die Liebe zum Fenster hinaus.

When misfortune comes in at the door, love flies out of the window.

شوربختی تا ز در وارد شود

عاشقی از پنجره درمی‌رود.

Trunken klug, nüchtern närrisch.
The wise drunkard is a sober fool.

او که وقتی مست باشد عاقل است
وقت هشیاری مشنگی کامل است.

Trunkener Mund redet aus Herzens Grund.
The drunken mouth reveals the heart's secrets.

دهان مست اسرار دل را فاش می‌کند.

Tugend leidet oft Noth, aber nicht den Tod.
Virtue never dies.

فضیلت هیچ هنگامی نمیرد.

Tugend überwindet Gewalt.
Virtue subdues power.

فضیلت زور را از پا درآرد.

Tugend wächst im Unglück.
Virtue flourishes in misfortune.

فضیلت در مصیبت می‌شکوفد.

U

Uebel gewonnen, übel zerronnen.
Ill got, ill spent.

آنچه از راه بدی آمد به دست
نیز در راه بدی از دست جست.

Uebel Henne, die in Nachbars Häuser legt.
It is a bad hen that lays in neighbours' houses.

مرغی که در خانهٔ همسایه‌ها تخم می‌گذارد مرغ بدی است.

Ueberfluß bringt Ueberdruß.
Satiety causes disgust.

سیر بودن مایهٔ چندش شود.

Uebung bringt Kunst.
Practice makes perfect.

تمرین به کمال می‌رساند.

Uebung macht den Meister.
Practice makes the master.

تمرین استادکار می‌سازد.

Umkehren ist besser als irre gehen.
It is better to turn back than go astray.

بازگشتن در مسیر بین راه
بهتر از رفتن به راهی اشتباه.

Undank ist der Welt Lohn.
Ingratitude is the world's reward.

ناسپاسی پاداش جهان است.

Undank macht wohlthun krank.
Ingratitude sickens benevolence.

ناسپاسی نیکوکاری را بیمار می‌کند.

Ungeladener Gast ist eine Last.
The unbidden guest is ever a pest.

مهمان ناخوانده همیشه سرخر است.

Ungelegte Eier sind ungewisse Hühnlein.
Unlaid eggs are uncertain chickens.

تخم‌های توی کون مرغ‌ها
جوجه‌های مطمئنی نیستند.

Ungerechter Frieden ist besser als gerechter Krieg.
Better an unjust peace than a just war.

سازشی ناعادلانه باز هم
از نبردی عادلانه بهتر است.

Unkraut vergeht nicht.
Weeds never die.

علف‌های هرز هرگز نمی‌میرند.

Unrecht Gut thut nicht gut.
Ill-gotten goods seldom prosper.

داراییِ از راه بدی کسب شده
حاشا که برایت برکت خواهد داشت.

Unsers Nachbaren Kinder sind allweg die bösesten.
Our neighbour's children are always the worst.

بچه‌های همسایه‌مان همیشه بدترین‌اند.

Unter den Blinden ist der Einäugige König.
The one-eyed is a king among the blind.

آدم یک‌چشم شاه کورهاست.

Unter zwei Uebeln muß man das kleinste wählen.
Of two evils choose the least.

از دو شر کوچک‌ترین را برگزین.

Unverhofft kommt oft.
Unlooked-for often comes.

بیش‌تر وقت‌ها همان چیزی که انتظارش را نداری می‌آید.

Unzeitige Wahrheit ist einer Lüge gleich.

Truth ill-timed is as bad as a lie.

راست بی‌موقع همان‌قدر بد است که دروغ.

V

Verbotenes Obst ist süß.

Forbidden fruit is sweet.

میوهٔ ممنوعه شیرین است.

Vergeben ist nicht vergessen.

Forgiven is not forgotten.

آنچه عفو شده، فراموش نشده.

Vergieb und vergesse.

Forgive and forget.

عفو بنما و فراموش بکن.

Verheißen macht Schuld.

A promise is a debt.

قول دِینی به گردنت باشد.

Verletzen ist leicht, heilen schwer.

'Tis easier to hurt than heal.

هست آسیب رساندن به بشر
از شفا دادن او آسان‌تر.

Verliebte Köchin versalzt die Speisen.

A lovelorn cook oversalts the porridge.

آش یک آشپز عاشق و شیدا شور است.

Verschlossener Mund und offene Augen haben Niemand was geschadet.

A close mouth and open eyes never did any one harm.

دهان بسته و چشمان باز هیچ زمانی
به هیچ‌کس نرسانده به هیچ روی زیانی.

Versengte Katzen leben lange.

Singed cats live long.

گربه‌های سوخته عمر درازی می‌کنند.

Versprechen füllt den Magen nicht.
Promises don't fill the belly.

قول‌ها هرگز شکم را پر نخواهد کرد.

Versprechen ist Eins und halten ein Anderes.
Promising is one thing, performing another.

قول چیزی است، عمل چیز دگر.

Verstand kommt nicht vor den Jahren.
Reason does not come before years.

عقل و شعور پیش از سال‌ها نمی‌آید.

Vertrauen weckt Vertrauen.
Confidence begets confidence.

اعتماد اعتماد بار آرد.

Verzeih dir nichts und Andern viel.
Forgive thyself nothing and others much.

خودت را بابت هیچ چیز نبخش و دیگران را بابت خیلی چیزها ببخش.

Viel Geld, viele Freunde.
Much money, many friends.

پول بسیار و دوستان زیاد.

"Viel Geschrei und wenig Wolle," sagte der Narr und schor ein Schwein.
"Great cry and little wool," said the fool, when he sheared a pig.

«سروصدای زیاد و پشم کم» احمق گفت، وقتی پشم یک خوک را چید.

Viel verthun und wenig erwerben ist der Weg um zu verderben.
To spend much and gain little is the sure road to ruin.

زیاد خرج کردن و کم دخل کردن جادهٔ مطمئنی به سوی فلاکت است.

Viele Freunde und wenige Nothhelfer.
Many friends, and few helpers in need.

رفیقانی زیاد و یاورانی کم به هنگام نیاز.

Viele Hände machen bald ein Ende.
Many hands make quick work.

دستِ بسیار اگر در کارند
کار را زود به پایان آرند.

Viele Handwerke, Betteln das Beste.
Many trades, begging the best.

میان این‌همه حرفه، گدایی بهترین باشد.

Viele Köche verderben den Brei.
Many cooks spoil the broth.

آشپزها هرکجا خیلی شوند
آش خود را می‌کشند از دم به گند.

Viele Köpfe, viele Sinne.
So many men, so many minds.

این‌همه آدم، این‌همه عقیده.

Viele Prediger sind, die selbst nicht hören.
There are many preachers who don't hear themselves.
موعظه‌کنندگان بسیاری هستند که به حرف خودشان گوش نمی‌دهند.

Viele Säcke sind des Esels Tod.
Too many sacks are the death of the ass.

یک‌عالمه کیسه مایهٔ مرگ خر است.

Viele Streiche fällen die Eiche.
The repeated stroke will fell the oak.

ضربه‌های پیاپی بلوط را خواهد انداخت.

Vier Augen sehen mehr als zwei.
Four eyes see more than two.

چار چشم از دو چشم به بیند.

Von der Hand zum Munde, verschüttet mancher die Suppe.
Between the hand and the lip the soup may be spilt.

در همین راه بین دست و لبان
ای بسا سوپ رفته از کفمان.

Von einem Funken kommt ein großes Feuer.
A little spark kindles a great fire.

اخگری کوچک حریقی می‌شود.

Von einem Streiche fällt keine Eiche.
A single stroke don't fell the oak.

بلوطی با یکی ضربه نیفتد.

Von Worten zu Werken ein weiter Weg.
Between wording and working is a long road.

از سخن تا به عمل راه درازی داریم.

Vögel von gleichen Federn fliegen gern beisammen.
Birds of a feather flock together.

پرندگان همنوع با هم پرواز می‌کنند.

Volle Fässer klingen nicht.
Full vessels give the least sound.

ظروف پر صدای کم‌تری دارند.

Vor lachenden Wirthinn und weinenden Pfaffen hüte dich.
Beware of laughing hosts and weeping priests.

بترس از میزبانانی که می‌خندند و نیز از آن کشیشانی که می‌گریند.

Vor Liebe frißt der Wolf das Schaf.
For love the wolf eats the sheep.

گرگ از سر عشق بره را می‌درّد.

Vorsicht schadet nicht.
Safe bind, safe find.

هرچه را سخت نگه می‌داری
راحت از دست نخواهی دادش.

W

Wahn erheischt viel, Noth bedarf wenig.
Fancy requires much, necessity but little.

هوا و هوس را تمنا زیاد است
ضرورت ولی با کمی نیز شاد است.

Wahrheit findet keine Herberge.
Truth finds no asylum.

حقیقت را پناه و مأمنی نیست.

Wahrheit giebt kurzen Bescheid, Lüge macht viel Redens.
Truth gives a short answer, lies go round about.

حقیقت پاسخی کوتاه می‌دهد، دروغ حرفش را دور سر می‌گرداند.

Wahrheit ist der Zeit Tochter.
Truth is the daughter of time.

حقیقت دختر زمان است.

Wahrheit wird wohl gedrückt, aber nicht erstickt.
Truth may be suppressed, but not strangled.

حقیقت شاید خاموش شود، اما خفه نمی‌شود.

Wallfahrer kommen selten heiliger nach Hause.
Pilgrims seldom come home saints.

زائران به ندرت قدیس به خانه برمی‌گردند.

Wälzender Stein wird nicht mooßig.
A rolling stone gathers no moss.

سنگی که بغلتد خزه بر وی ننشیند.

Wär' ich ein Hutmacher worden, so kämen die Leut' ohne Kopf zur Welt.
Were I a hatter, men would come into the world without heads.

اگر من یک کلاه‌دوز بودم، مردم بدون سر به دنیا می‌آمدند.

Wäre Holzhauen ein Orden, wären nicht so viele Mönche geworden.

If wood-hewing were an order, there would be fewer monks.

اگر هیزم‌شکنی جزو دستورات دینی بود، تعداد راهب‌ها کم‌تر بود.

Wären wir alle gescheidt, so gält' ein Narr hundert Thaler.

If every one were wise, a fool would be the prize.

همهٔ مردم اگر عاقل و دانا بودند
یک تهی‌مغز مشنگ آدم ممتازی بود.

Wärme dich weil das Feuer brennt.

Make hay while the sun shines.

یونجه‌ها را تو خشک کن وقتی
آفتابی هنوز می‌تابد.

Was bald reif, hält nicht steif.

What ripens fast does not last.

آنچه زود به بار آید دیر نپاید.

Was das Auge nicht sieht, bekümmert das Herz nicht.

What the eye sees not, the heart rues not.

آنچه را دیده‌ای نمی‌بیند
دل برایش به سوگ ننشیند.

Was der Löwe nicht kann, das kann der Fuchs.

What the lion cannot, the fox can.

کاری را که شیر نمی‌تواند بکند، روباه می‌تواند.

Was die Augen sehen, glaubt das Herz.

What the eyes see, the heart believes.

آنچه را چشم‌ها می‌بینند دل باور می‌کند.

Was die Fürsten geigen, müssen die Unterthanen tanzen.

As princes fiddle, subjects must dance.

هر جوری که شاهان ویولن بزنند رعایا باید برقصند.

Was drei wissen, erfahren bald dreißig.

What three know will soon be known to thirty.

آنچه را سه نفر می‌دانند به زودی سی نفر خواهند دانست.

Was du thun willst, thue bald.

What you do, do quickly.

هرچه داری می‌کنی فوری بکن.

Was Gott zusammenfügt, das soll der Mensch nicht scheiden.

What God hath joined together, let no man put asunder.

آنچه را خدا به هم پیوسته نگذار کسی جدا کند.

Was hilft laufen, wenn man nicht auf dem rechten Weg ist?

What is the use of running, when we are not on the right road?

چه سودی به دست آوریم از دویدن
اگر در مسیر درستی نباشیم؟

Was hilft's, daß die Kuh viel Milch giebt, wenn sie den Eimer umstößt.

Of what use is it that the cow gives plenty of milk, if she upsets the pail.

چه فایده‌ای دارد که گاو یک‌عالمه شیر بدهد، وقتی بزند سطل را برگرداند.

Was! ich sollt einen Hund füttern und selbst bellen?

What! keep a dog and bark myself?

عجبا! سگ نگه دارم و خود پارس کنم؟

Was Jeder thun soll, thut Keiner.

Everybody's business is nobody's business.

کار همه کار هیچ‌کس نیست. (= خانه‌ای را که دو کدبانوست، خاک تا زانوست.)

Was keine Sünde, ist keine Schande.

What is no sin, is no shame.

آنچه گنه نیست، در آن شرم نیست.

Was kümmert's den Mond, wenn ihn die Hunde anbellen?

What does the moon care if the dogs bay at her?

ماه چه اهمیتی می‌دهد که سگ‌ها رو به او پارس کنند؟

Was man nicht kann meiden, muß man willig leiden.

What can't be cured, must be endured.

بایدش تاب آورد
آنچه را هیچ زمان
نتوان درمان کرد.

Was Menschenhände machen, können Menschenhände verderben.
What man has made, man can destroy.

آنچه را انسان ساخته انسان می‌تواند نابود کند.

Was nicht nimmt Christus, das nimmt Fiscus.
What is not taken by the Church is taken by the Exchequer.

آنچه را کلیسا نگرفته ادارهٔ دارایی گرفته.

Was Pfaffen beißen und Wölfe, ist schwer zu heilen.
The bites of priests and wolves are hard to heal.

جای دندان‌های گرگان و کشیشان هرکدام
دیر و خیلی هم به دشواری بیابند التیام.

Was schadet des Hundes bellen, der nicht beißt?
What signifies the barking of a dog that don't bite?

واغواغ سگی که گاز نمی‌گیرد چه معنایی دارد؟

Was selten kommt, kommt wohl scharf.
What comes seldom, comes sharp.

آنچه گاهگاه آید، تند و تیز می‌آید.

Was soll der Honig in Esels Maule?
What's the use of putting honey in an ass's mouth?

چه سودی دارد این کار تو آخر
که بگذاری عسل در کام یک خر؟

Was von Herzen kommt, das geht zu Herzen.
What comes from the heart, goes to the heart.

آنچه از دل آمده در دل رود.

Was wehe thut, das lehrt.
What smarts, teaches.

آنچه دردآور بُود درسی دهد.

Wasser in's Meer tragen.
To carry water to the sea.

آب را جانب دریا بردن.

Weiber findet man nimmer ohne Rede.

Women are never at a loss for words.

زنان هیچ وقت لازم نیست بگویند: «نوک زبونمه ها.»

Weiber, Glück und Gold, sind allen Narren hold.

Women, fortune, and gold, favour fools.

زنان و بخت و طلا را همیشه انگاری

به مردهای ببو هست میل بسیاری.

Weiber hüten ist vergebliche Arbeit.

Watching women is labour in vain.

پاییدن خانم‌ها یک زحمت بیهوده‌ست.

Weiber-Schönheit, das Echo im Wald; und Regenbogen vergehen bald.

Woman's beauty, the forest echo, and rainbows, soon pass away.

زیبایی زن، انعکاس صدا در جنگل و رنگین‌کمان زود محو می‌شوند.

Weiber sind veränderlich wie Aprilwetter.

Women are as fickle as April weather.

زنان همان‌قدر دمدمی هستند که هوای آوریل.

Weiberrache hat keine Grenzen.

A woman's vengeance knows no bounds.

کینه و انتقام‌جویی زن

حد و مرزی ندارد او اصلاً.

Wein und Weiber machen alle Welt zu Narren.

Wine and women make fools of everybody.

شراب و زنان هر کسی را مشنگی کنند.

Weise sein ist nicht allzeit gut.

It is not always good to be wise.

عاقل بودن همیشه هم خوب نیست.

Weiser Mann, starker Mann.

A wise man, a strong man.

مرد عاقل مرد نیرومندی است.

Weinende Braut, lachende Frau.

The weeping bride makes a laughing wife.

نوعروسی اشک‌ریزان همسری خندان شود.

Weit vom Streite macht alte Kriegsleute.
Away from the battle all are soldiers.

خارج از میدان جنگی هر کسی سربازی است.

Wem das Glück pfeifet, der tanzet wohl.
He dances well to whom fortune pipes.

او که خوشبختی برایش نی‌نوازی می‌کند
خوب دست‌افشانی و خوش پای‌بازی می‌کند.

Wem das Glück wohl will, dem will niemand übel.
Whom fortune favours, the world favours.

هرکه را بخت پسندید، جهان بپسندد.

Wem Gott ein Amt giebt, dem giebt er auch Verstand.
Where God bestows an office, he provides brains to fill it.

وقتی خدا وظیفه‌ای را به کسی محول می‌کند، مغز مورد نیاز برای انجام آن را هم فراهم می‌کند.

Wem's juckt, der kratze sich.
Let him that itches, scratch himself.

بگذار همان‌کسی که خارش دارد
با ناخن خویش خویشتن را خارد.

Wem nicht zu rathen ist, dem ist auch nicht zu helfen.
He who won't be advised, can't be helped.

آن‌کس که هیچ پند نخواهد ز کس شنود
حاشا اگر به وی بتوانی کمک نمود.

Wen Viele fürchten, der muß Viele fürchten.
He who is feared by many, fears many.

کسی که خیلی‌ها از او می‌ترسند، از خیلی‌ها می‌ترسد.

Wenig und oft macht zuletzt viel.
Little and often makes a heap in time.

اندک و اغلب به موقعش یک پشته می‌سازد.

Wenig unternehmen giebt viel Frieden.
Small undertakings give great comfort.

مسئولیت قبول کردن‌های کوچک آسایشی بزرگ می‌دهد.

Weniger Rath und viele Hände.

Less advice and more hands.

پند کم‌تر، دست‌هایی بیش‌تر.

Wenn alte Gäul' in Gang kommen, sind sie kaum zu halten.

When old horses get warm, they are not easily held in.

وقتی اسب‌های پیر گرم می‌شوند، به همین راحتی نمی‌شود مهارشان کرد.

Wenn das Glück anpocht, soll man ihm aufthun.

When fortune knocks, open the door.

هر زمانی بخت بر در می‌زند

پاشو و در را برایش باز کن.

Wenn das Schiff gut geht, will jeder Schiffherr sein.

In a calm sea, every man is a pilot.

چو دریاست آرام و بادی در او نیست

برای خودش هر کسی ناخدایی است.

Wenn das Wort heraus ist, gehört's einem Andern.

When the word is out, it belongs to another.

از دهان تا حرف بیرون می‌رود

مال یک انسان دیگر می‌شود.

Wenn der Fuchs Gänse fangen will, wedelt er mit dem Schwanze.

When the fox wants to catch geese, he wags his tail.

وقتی روباه می‌خواهد غازها را بگیرد، دمش را تکان می‌دهد.

Wenn der Fuchs predigt, so nimm die Gänse in Acht.

When the fox preaches, look to the geese.

چو روباه بالای منبر بیاید

باید کسی غازها را بپاید.

Wenn der Fürst einen Apfel will, so nehmen seine Diener den ganzen Baum.

If the prince wants an apple, his servants take the tree.

دل سلطان همین که سیبی خواست

چاکرانش درخت را بکنند.

Wenn der Hund wacht, mag der Hirte schlafen.

When the dog is awake, the shepherd may sleep.

سگ که بیدار است، چوپان می‌تواند که بخوابد.

Wenn der Sack voll ist, reckt er die Ohren.

When the sack is full, it pricks up its ears.

کیسه وقتی سربه‌سر آکنده است
سیخ می‌گیرد دو گوش خویش را.

Wenn die Armuth zur Thür eingeht, so fliegt die Liebe zum Fenster hinaus.

When poverty comes in at the door, love flies out at the window.

تا که از در فقر وارد می‌شود
عاشقی از پنجره درمی‌رود.

Wenn die Birne reif ist, fällt sie ab.

When the pear is ripe, it falls.

تا گلابی برسد می‌افتد.

Wenn die Herren vom Rathhause kommen, so sind sie klüger, als da sie hinaufgingen.

When the lords come out of the council-house, they are wiser than when they went in.

لردها وقتی از مجلس شورا بیرون می‌آیند عاقل‌تر از وقتی هستند که وارد آن شدند.

Wenn die Katze außer dem Hause ist, tanzen die Mäuse.

When the cat's away the mice will play.

گربه وقتی که از این‌جا غایب است
موش‌ها مشغول بازی می‌شوند.

Wenn die Kuh den Schwanz verloren hat, merkt sie es erst, wozu er gut gewesen ist.

It is not till the cow has lost her tail, that she discovers its value.

گاوه اون‌وقتی که دمّش دیگه نیست
قدر دمّو تازه می‌فهمه که چیست.

Wenn ein Bettler auf's Pferd kömmt, so kann ihm kein Teufel mehr voreilen.

Set a beggar on horseback, and he'll outride the devil.

گدایی را تو روی اسب بنشان
جلو خواهد زد او از شخص شیطان.

Wenn ein Blinder den andern führt, fallen sie beide in den Graben.

When blind leads blind, both fall into the ditch.

کور وقتی عصاکش کوری است
هر دوتاشان به چاله می‌افتند.

Wenn eine Hölle ist, so steht Rom darauf.

If there be a hell, Rome is built over it.

اگر جهنمی وجود داشته باشد، رم روی آن بنا شده. (منظور کلیسای واتیکان است.)

Wenn Gott ein Land strafen will, nimmt er den Herren die Weisheit.

When God means to punish a nation, he deprives the rulers of wisdom.

وقتی خدا تصمیم می‌گیرد ملتی را کیفر دهد، عقل حاکمانش را می‌گیرد.

Wenn Gott sagt: Heute, sagt der Teufel: Morgen.

When God says To-day, the devil says To-morrow.

هر وقت خدا می‌گوید امروز، شیطان می‌گوید فردا.

Wenn man den Wolf nennt, so kömmt er gerennt.

Talk of the wolf, and his imp appears.

تا سخن از گرگ می‌گویی، یهو
توله‌اش ظاهر شود در پیش تو.

Wenn's Kalb gestohlen ist, bessert der Bauer den Stall.

When the calf is stolen, the peasant mends the stall.

وقتی گوساله را دزدیده‌اند، دهاتی طویله را تعمیر می‌کند.

Wenn's Maaß voll ist, läuft es über.

When the measure is full, it runs over.

کیلهٔ پرشده سر خواهد رفت.

Wer A sagt, muß auch B sagen.

He that says A, must also say B.

او که می‌گوید آ، همچنین باید بگوید ب.

Wer Allen dient, macht sich Keinem verbindlich.

Who makes friends of all, keeps none.

او که با هر کسی رفیق شود
هیچ‌کس را نگه نمی‌دارد.

Wer allerlei Holz auflieset, hat bald einen Arm voll.

He that picks up all sorts of wood, soon gets an armful.

او که همه نوع هیزمی را جمع می‌کند، به زودی یک بغل هیزم خواهد داشت.

Wer Alles haben will, bekommt am Ende nichts.

He who grasps at all, holds nothing fast.

او که به همه‌چیز چنگ می‌زند هیچ چیز را محکم نمی‌گیرد.

Wer allzeit säuft, und allzeit schlemmt, behält zuletzt kein ganzes Hemd.

He who is always drinking and stuffing, will in time become a ragamuffin.

او که مدام می‌نوشد و می‌لمباند، به موقعش یک ژنده‌پوش خواهد شد.

Wer am Boden liegt, über den läuft Jedermann.

He who lies on the ground must expect to be trodden on.

او که روی زمین دراز می‌کشد باید انتظار این را داشته باشد که لگدکوبش کنند.

Wer Andere anschwärzt, ist darum nicht weiß.

Who blackens others, does not whiten himself.

او که دیگران را سیاه می‌کند، خود را سفید نمی‌کند.

Wer Andern eine Grube gräbt, fällt selbst hinein.

He who digs a pit for others falls into it himself.

چاله هر کس بکند بهر کسان دیگر
توی آن چاله سرانجام بیفتد با سر.

Wer auf halbem Wege umkehrt, irrt nur zur Hälfte.

He who stops half way is only half in error.

او که در نیمهٔ راه می‌ایستد، فقط نیمی از خطا را مرتکب شده.

Wer aus Liebe heirathet, hat gute Nächte und üble Tage.

He that marries for love has good nights, but sorry days.

برای عشق هر کس زن بگیرد
شبان خوب و شادی دارد، اما
از آن‌سو روزهایی نکبت و بد.

Wer austheilen will, muß auch einnehmen.

He who gives, must take.

کسی که می‌دهد باید بگیرد. (= جواب های هوی است.)

Wer bald gibt, der doppelt gibt.

He who gives quickly, gives doubly.

دو بار می‌دهد آن‌کس که بی‌درنگ دهد.

Wer bringt, ist willkommen.

He who brings, is welcome.

او که با دست پر آید، قدمش بر سر چشم است.

Wer da fällt, über den läuft alle Welt.

When a man is down, everybody runs over him.

یک بار که مرد بر زمین می‌افتد
او را همهٔ خلق لگدمال کنند.

Wer das Kleine achtet, ist des Großen würdig.

He who prizes little things, is worthy of great ones.

او که به چیزهای کوچک بها می‌دهد سزاوار چیزهای بزرگ است.

Wer dem Haufen folgt, hat viele Gesellen.

He who follows the crowd has many companions.

پی مردم که قدم برداری
همنشینان زیادی داری.

Wer dem Kinde die Nase wischt, küßt der Mutter den Backen.

He who wipes the child's nose, means to kiss the mother's cheek.

بینی بچه‌هه رو مردی اگه پاک کنه
مثل اینه که هوس کرده که با یک بوسه
لپ مامانه رو تف‌مالی و نمناک کنه.

Wer dem Spiele zusieht, kann's am besten.

He who looks on knows more of the game than he who plays.

او که تماشا می‌کند دربارهٔ بازی بیش‌تر می‌داند تا او که بازی می‌کند.

Wer den Acker pflegt, den pflegt der Acker.

Take care of your plough, and your plough will take care of you.

هوای گاوآهنت را داشته باش تا گاوآهنت هوای تو را داشته باشد.

Wer den Armen giebt, leihet dem Herrn.
He who gives to the poor, lends to the Lord.

او که به دست فقرا می‌دهد
قرض تو گویی به خدا می‌دهد.

Wer den Armen leihet, dem zahlet Gott die Zinsen.
He who lends to the poor, gets his interest from God.

او که به فقرا وام می‌دهد، بهره‌اش را از خدا می‌گیرد.

Wer den Credit verloren hat, der ist todt für die Welt.
He that has lost his credit is dead to the world.

کسی که اعتبارش رفته از دست
به چشم مردمان انگار مرده‌ست.

Wer den einen Fuß im Hurenhaus hat, hat den andern im Spital.
He who has one foot in a brothel, has the other in a hospital.

او که یک پایش در فاحشه‌خانه‌ای است، پای دیگرش در بیمارستانی است.

Wer den Kern essen will, muß die Nuß knacken.
He that wants the kernel must crack the nut.

او که میل مغز گردو می‌کند
باید اول پوستش را بشکند.

Wer den Nagel am Hufeisen nicht achtet, verliert auch das Pferd.
He who heeds not the lost shoe-nail, will soon lose the horse.

او که به میخ نعل گمشده اهمیت نمی‌دهد، به زودی اسب را از دست خواهد داد.

Wer den Pabst zum Vetter hat, kann bald Kardinal werden.
He who has the Pope for his cousin may soon be a Cardinal.

او که پاپ پسرخاله‌اش است می‌تواند خیلی زود یک کاردینال شود.

Wer den Sieg behält, der hat Recht.
He who has victory, has right.

او که پیروز شده حق دارد.

Wer den Teufel einmal in’s Haus geladen, kann sein’ nimmermehr abkommen.

He who has once invited the devil into his house, will never be rid of him.

او که ابلیس را فقط یک بار
به سرای خودش فراخوانده‌ست
هرگز از شر او نخواهد رست.

Wer der Bösen schont, schadet den Frommen.

He who spares vice, wrongs virtue.

به رذیلت چو رحمت آورده
به فضیلت بسا ستم کرده.

Wer die Augen nicht aufthut, muß den Beutel aufthun.

He who does not open his eyes must open his purse.

او که چشم‌هایش را باز نمی‌کند باید کیف پولش را باز کند.

Wer die Kunst nicht übt, verlernt sie bald.

Practise not your art, and ’twill soon depart.

شغل و کار خویش را تمرین نکن
تا تو را بگذارد و راهی شود.

Wer die Leiter hält, ist so schuldig wie der Dieb.

He who holds the ladder is as bad as the thief.

او که نردبان را نگه می‌دارد همان‌قدر بد است که دزد.

Wer die Leiter hinauf will, muß bei der untersten Sproße anfangen.

He who would climb the ladder must begin at the bottom.

او که می‌خواهد از نردبان بالا برود باید از پایین شروع کند.

Wer drei Feinde hat, muß sich mit zweien vertragen.

He who has three enemies must agree with two.

او که سه دشمن دارد باید با دو تای آن‌ها صلح کند.

Wer droht, der warnt.

Who threatens, warns.

او که تهدید می‌کند هشدار می‌دهد.

Wer Ehre verdient, bekommt sie nicht; und wer sie hat, verdient sie nicht.

They who deserve honour, fail of it; and they who obtain it, do not deserve it.

کسانی که لیاقت جاه و مقام را دارند، آن را از دست می‌دهند و کسانی که آن را به دست می‌آورند، لیاقتش را ندارند.

Wer Eier haben will, muß sich das Gackern gefallen lassen.

He who will have eggs, must bear with the cackling.

طالب تخم‌مرغ هر کس شد
بایدش ساخت با کمی قدقد.

Wer Eier unter den Füßen hat, muß leis' auftreten.

He who treads on eggs, must tread lightly.

او که بر تخم‌مرغ گام نهد
باید او گام خویش را یک یک
نرم و آهسته‌وار و رام نهد.

Wer ein gläsern' Dach hat, muß andere nicht mit Steinen werfen.

He who has a glass roof must not throw stones at others'.

او که سقفی شیشه‌ای دارد نباید به طرف سقف دیگران سنگ پرتاب کند.

Wer ein Haus kauft, hat manchen Balken und Nagel umsonst.

He who buys a house gets many a plank and nail for nothing.

او که خانه‌ای می‌خرد یک‌عالمه الوار و میخ مفتی به دست می‌آورد.

Wer ein Kalb stiehlt, stiehlt eine Kuh.

Who steals a calf, steals a cow.

هر کسی گوساله‌ای کش می‌رود
در نهایت گاودزدی می‌شود.

Wer einen Kopf hat, bekommt leicht einen Hut.

Who has a head won't want for a hat.

مردی که سری دارد محتاج کلاهی نیست.

Wer einen Stein über sich wirft, dem fällt er leicht auf den Kopf.

Who throws a stone above himself may have it fall on his own head.

هر کسی سنگ به بالای سرش اندازد
ای بسا روی سر شخص خودش می‌افتد.

Wer einmal stiehlt, der bleibt ein Dieb.
Once a thief, always a thief.

هرکه یک بار دزدی‌ای کرده
او برای همیشه یک دزد است.

Wer ekel ist, entbehrt manchen guten Bissen.
Who is over nice, loses many a slice.

او که زیادی خوب و ناز است، بازندهٔ یک‌عالمه لقمهٔ گرد و دراز است.

Wer empfing, der rede; wer gab, der schweige.
Who receives, should thank; who gives, should be silent.

او که می‌گیرد، باید تشکر کند؛ او که می‌دهد، باید سکوت کند.

Wer Feuer bedarf, suche es in der Asche.
If you want fire, look for it in the ashes.

هر زمانی خواستار آتشی
زیر خاکستر به دنبالش بگرد.

Wer geringe Dinge wenig acht't, sich um geringere Mühe macht.
Who heeds not little things, will be troubled about lesser ones.

چیزهای خرد را هر کس که می‌دارد زبون
چیزهایی خردتر او را بگیرد نیشگون.

Wer gern borgt, bezahlet nicht gern.
He who is quick at borrowing, is slow in paying.

زمان قرض کردن هرکه تند است
زمان بازپس دادن چه کند است.

Wer gern borgt, lügt gern.
Who readily borrows, readily lies.

زود و آسان هر آن که قرض کند
زود و آسان دروغ می‌گوید.

Wer gern freien will, muß nicht lange wählen.
He who fain would marry, in choice should not tarry.

کسی که بی‌قرار ازدواج است
نباید در گزینش کند باشد.

Wer gewinnen will, lerne vertragen.

Who would win, must learn to bear.

هر کسی خواستار پیروزی است
شرط کارش تحمل‌آموزی است.

Wer gewinnt, spielt am besten.

He plays best, who wins.

او بهتر از همه بازی می‌کند که می‌برد.

Wer gut bezahlt, kann wieder borgen.

He who pays well may borrow again.

او که خوب و درست پس بدهد
می‌تواند دوباره قرض کند.

Wer gute Beine hat, hat oft schlechte Stiefeln.

He that has good legs, has often bad boots.

او که پاهایش بُود باب پسند
چکمه‌هایش غالباً خیلی بدند.

Wer hängen soll, ersäuft nicht.

He that is born to be hanged will never be drowned.

هر کسی تقدیر او مرگی است بر بالای دار
غرق در آبی نخواهد بود در پایان کار.

Wer heirathet, thut wohl, wer ledig bleibt, thut besser.

He who marries does well, but who remains single does better.

کار مردی که زنی گیرد اگرچه محشر است
کار مردی که نمی‌گیرد از او هم بهتر است.

Wer hoch klimmt, der fällt hart.

He that climbs high, falls heavily.

گر صعودش زیاد باشد مرد
سخت و محکم سقوط خواهد کرد.

Wer im Alter will jung seyn, der muß in der Jugend alt seyn.

Who would be young in age, must in youth be sage.

او که می‌خواهد در پیری جوان باشد، باید در جوانی پیری روشن‌روان باشد.

Wer im dreißigsten Jahre nichts weiß, im vierzigsten nichts ist, im fünfzigsten nichts hat; der lernt nichts, wird nichts, und kömmt zu nichts.

Who knows nothing in his thirtieth year, is nothing in his fortieth, has nothing in his fiftieth; learns nothing, is nothing, and comes to nothing.

او که در سی‌سالگی هیچ نمی‌داند، در چهل‌سالگی هیچ نیست و در پنجاه‌سالگی هیچ ندارد، هیچ نمی‌آموزد، هیچ نیست و به هیچ چیز نمی‌رسد.

Wer im Grabe liegt, dem ist wohl gebettet.

He who lies in the grave, is well lodged.

او که در خاک گور جا کرده
خوب جایی به دست آورده.

Wer im Kleinen spart, kann im Großen freigebig sein.

He who saves in little things, can be liberal in great ones.

او که در مورد چیزهای کوچک صرفه‌جوست می‌تواند در مورد چیزهای بزرگ بخشنده باشد.

Wer in's Feuer bläst, dem fliegen die Funken in die Augen.

He who blows in the fire will get sparks in his eyes.

مرد هنگامی که در آتش دمید
اخگری در چشم او خواهد پرید.

Wer in einen sauern Apfel gebissen hat, dem schmeckt der süße desto besser.

Who has tasted a sour apple, will have the more relish for a sweet one.

کسی که سیب ترشی را چشیده
در او شیدایی افزون‌تری هست
برای سیب شیرین و رسیده.

Wer in Frieden will walten, muß leiden und still halten.

He who would prosper in peace, must suffer in silence.

او که می‌خواهد در آرامش ترقی کند باید در سکوت رنج را تحمل کند.

Wer Jedermann den Mund stopfen wollte, bedürfte viel Mehl.

He that would stop everybody's mouth needs plenty of flour.

او که می‌خواهد دهان همه را ببندد یک‌عالمه آرد لازم دارد.

Wer kauft, was er nicht braucht, wird bald verkaufen, was er braucht.

He who buys what he don't want, will soon sell what he does want.

هر کسی که آنچه را لازم ندارد می‌خرد

او به زودی آنچه را لازم بُود خواهد فروخت.

Wer keinen Kopf hat, braucht keinen Hut.

He that has no head, needs no hat.

گر بر تن مرد سر نباشد

محتاج کله دگر نباشد.

Wer kleine Sünden meidet, fällt nicht in große.

Who avoids small sins, does not fall into great ones.

او که از گناهان صغیره اجتناب می‌کند به گناهان کبیره نمی‌افتد.

Wer langsam reitet, soll früher satteln.

Who rides slow, must saddle betimes.

او که آهسته می‌راند باید اسبش را به‌موقع زین کند.

Wer leicht glaubt, wird leicht betrogen.

Who are ready to believe, are easy to deceive.

او که زودباور است آسان فریب می‌خورد.

Wer meint, daß er weise sei, dem wohnt ein Esel nahe bei.

He who conceits himself wise, has an ass near at hand.

الاغی دم دست دارد کسی

که خود را خردمند داند بسی.

Wer mich einmal betrügt, dem verzeihe es Gott; betrügt er mich wieder, verzeihe mir's Gott.

Who deceives me once, shame on him; if he deceives me twice, shame on me.

یک بار سرم شیره بمالد آقا

گوییم که خاک بر سر او بادا

دو بار سرم شیره بمالد، اما

گوییم که خاک بر سر من حالا.

Wer mit den Wölfen ist, muß mit den Wölfen heulen.

Who herds with wolves, must howl with wolves.

او که در گلهٔ گرگان برود

زوزه باید بکشد با آنان.

Wer mit der Hoffnung fährt, hat die Armuth zum Kutscher.
He who travels with hope, has poverty for his coachman.

هر کسی با امید رفته سفر
فقر کالسکه‌ران او باشد.

Wer mit Füchsen zu thun hat, muß den Hühnerstall zuhalten.
He who has to do with foxes must look after his hen-roost.
او که ناچار است با روباه‌ها سروکار داشته باشد باید مراقب مرغدانی‌اش باشد.

Wer mit Hunden zu Bette geht, steht mit Flöhen wieder auf.
He who goes to bed with dogs, will wake up with fleas.
با سگا هرکی بخوابه، با ککا بیدار می‌شه.

Wer mit jungen Ochsen pflügt, macht krumme Furchen.
He who ploughs with young oxen, makes crooked furrows.
او که با گاوهای نر جوان شخم می‌زند شیارهایی کج‌ومعوج می‌سازد.

Wer nach jedem bellenden Hunden werfen will, muß viel Steine auflesen.
He that pelts every barking dog, must pick up a great many stones.
او که به طرف هر سگی که پارس می‌کند سنگ پرتاب می‌کند باید یک‌عالمه سنگ جمع کند.

Wer neidet, der leidet.
He who envies, suffers.
رنج کشد او که حسد می‌برد.

Wer nicht Bitteres gekostet hat, weiß nicht was süß ist.
He who has not tasted bitter, knows not what sweet is.
او که تلخی را نچشیده، نمی‌داند شیرینی چیست.

Wer nicht empfängt, braucht nicht wieder zu geben.
Who accepts nothing, has nothing to return.
او که چیزی قبول نمی‌کند مجبور نیست چیزی پس بدهد.

Wer nicht ernähren will die Katzen, muß ernähren Mäuse und Ratzen.
Who will not feed the cats, must feed the mice and rats.
او که نمی‌خواهد به گربه‌ها غذا بدهد باید به موش‌ها غذا بدهد.

Wer nicht hören will, muß fühlen.
He that won't listen, must feel.

او که نمی‌خواهد گوش کند باید حس کند.

Wer nicht in den Himmel will, braucht keine Predigt.
He that will not be saved needs no preacher.

رستگاری را اگر فردی نخواست
بی‌نیاز از وعظ کردن‌های ماست.

Wer nicht kann fechten, gewinnt nichts im Rechten.
Who cannot fight, wins nought by right.

او که نمی‌تواند بجنگد، با حق چیزی را به دست نمی‌آورد.

Wer nicht liebt Wein, Weib und Gesang, der bleibt ein Narr sein Lebenlang.
Who loves not women, wine, and song, remains a fool his whole life long.

کسی که دوستدار باده و آواز و زن‌ها نیست
تمام عمر را یک کله‌پوک خنگ خواهد زیست.

Wer nicht malen kann, muß Farbe reiben.
He who cannot paint must grind the colours.

او که نمی‌تواند رنگ بزند باید رنگ‌ها را بکوبد.

Wer nicht mit mir ist, der ist wider mich.
He who is not for me, is against me.

هر کسی با من نباشد بر من است.

Wer nicht vorwärts kommt, bleibt zurück.
He who does not go forward, stays behind.

او که به پیش نرود عقب می‌ماند.

Wer nichts an die Angel steckt, fängt nichts.
He who does not bait his hook catches nothing.

هرکه بر قلاب خود طعمه نبست
کار ماهیگیری‌اش بیهوده است.

Wer nichts aus sich macht, ist nichts.
He who makes himself nothing, is nothing.

او که خود را چیزی نمی‌کند هیچ است.

Wer nichts verspricht, braucht nichts zu halten.

Who makes no promises, has none to perform.

هر کسی قول و وعده‌ای ندهد
هیچ دِینی به گردن او نیست.

Wer oft schießt, trifft endlich.

He who shoots often, hits at last.

او که هی تیر هر طرف بزند
آخرالامر بر هدف بزند.

Wer Ohren hat zu hören, der höre.

He who hath ears to hear, let him hear.

او که گوشی برای شنیدن دارد، بگذار بشنود.

Wer Pech angreift, besudelt sich.

He who handles pitch, besmears himself.

هر کسی با قیر اگر دارد تماس
می‌کند آلوده، هم تن، هم لباس.

Wer Recht fordert, muß auch Recht pflegen.

Who demands justice, must administer justice.

او که خواهان عدالت است باید مجری عدالت باشد.

Wer redet was er will, muß hören was er nicht will.

He who says what he likes, must hear what he does not like.

او که هر چیزی دلش می‌خواست گفت
بشنود آنچه نمی‌خواهد شنفت.

Wer regieren will, der muß hören und nicht hören, sehen und nicht sehen.

He who would rule, must hear and be deaf, see and be blind.

او که میل دارد حکومت کند، باید بشنود و کر باشد، ببیند و کور باشد.

Wer schlechte Botschaft bringt, kommt früh genug.

He who brings bad tidings, comes soon enough.

او که خبر بد را می‌آورد، تا دلت بخواهد زود می‌آید.

Wer schweigt, bejaht.
Silence gives consent.

سکوت رضایت می‌دهد.

Wer sein eigener Lehrmeister sein will, hat einen Narren zum Schüler.
He who is his own teacher, has a fool for his pupil.

او که آموزش به خود می‌داده است
گیر شاگرد خری افتاده است.

Wer seine Schulden bezahlt, verbessert seine Umstände.
He who pays his debts, betters his condition.

قرض‌هایش را اگر پس داد مرد
وضع خود را بهتر از ماقبل کرد.

Wer seinen Zorn bezwingt, hat einen Feind besiegt.
The greatest conqueror is he who conquers himself.

برترینِ فاتحان روزگار
اوست کو بر خویش چیره می‌شود.

Wer sich das Maul verbrennt hat, bläst die Suppe.
He who has once burnt his mouth, always blows his soup.

او که یک بار دهانش را سوزانده، همیشه سوپش را فوت می‌کند.

Wer sich helfen lassen will, dem ist gut zu helfen.
It is easy to help him, who is willing to be helped.

کمک به او که کمک خواسته‌ست آسان است.

Wer sich heute nicht bessert, wird morgen ärger.
He who does not improve to-day will grow worse to-morrow.

او که امروز بهتر نمی‌شود، فردا بدتر خواهد شد.

Wer sich mausig macht, den fressen die Katzen.
He who makes a mouse of himself, will be eaten by the cats.

چون که خود را موش کرد آقا
گربه‌ها خواهند خورد او را.

Wer sich selber kitzelt, lacht wenn er will.
He who tickles himself, laughs when he likes.

او که خود را غلغلک می‌دهد، هر وقت دلش بخواهد می‌خندد.

Wer sich selbst nichts taugt, taugt keinem Andern.
He who is of no use to himself, is of no use to any one else.

هر کسی خیر او به خود نرسید
خیری از وی کسی نخواهد دید.

Wer sich zu Honig macht, den benaschen die Fliegen.
He who makes himself honey, will be eaten by the flies.

او که خود را انگبینی می‌کند
آخرش او را مگس‌ها می‌خورند.

Wer sich zum Esel macht, dem will jeder seinen Sack auflegen.
Make yourself an ass, and every one will lay his sack on you.

خودت را خری کن که هر کس رسید
نهد گونی خویش بر پشت تو.

Wer sich zum Schafe macht, den fressen die Wölfe.
Make yourself a sheep, and the wolves will eat you.

خودت را گوسفندی کن که گرگانت بدرّانند.

Wer Unglück soll haben, der stolpert im Grase, fällt auf den Rücken und bricht seine Nase.
He who is born to misfortune stumbles as he goes, and though he fall on his back will fracture his nose.
او که بدبخت زاده شده، همان‌طور که راه می‌رود، سکندری می‌خورد و گرچه به پشت بیفتد دماغش له می‌شود.

Wer verachtet, der will kaufen.
He that finds fault, wants to buy.

کسی که عیب می‌گیرد خریدار است.

Wer viel anfängt, endet wenig.
He who begins much, finishes little.

او که خیلی کار را با یکدگر آغاز کرد
زان میان تعدادی اندک را به پایان می‌برد.

Wer viel schwatzt, lügt viel.
He who prates much, lies much.

او که خیلی زیاد ور بزند
نیز خیلی دروغ می‌گوید.

Wer von Hoffnung lebt, der stirbt am Fasten.

He who lives on hope, dies of hunger.

هر کس که زندگی بکند با فقط امید
در آخر از گرسنگی او می‌شود شهید.

Wer was will gelten, der komme selten.

Who would wish to be valued must make himself scarce.

او که دوست دارد عزیز باشد باید خود را کمیاب کند.

Wer will wissen, wer er sei, erzürne seiner zwei oder drei.

If a man would know what he is, let him anger his neighbours.

چو خواهد بداند کسی با یقین
که او چیست، راهش فقط باشد این
که همسایه‌اش را کند خشمگین.

Wer zu Hof sein will, muß bald oben bald unten liegen.

He who would succeed at court, must lie sometimes low, sometimes high.

او که می‌خواهد در دادگاه برنده شود باید گاهی آهسته دروغ بگوید، گاهی بلند.

Wer zuerst kommt, mahlt zuerst.

Who comes first, grinds first.

هر کس اول به آسیاب آید
غله‌اش اول آرد خواهد شد.

Wer zuletzt lacht, lacht am besten.

He who laughs last, laughs best.

هر کسی در پایان می‌خندد
بهتر از آن دگران می‌خندد.

Wer zur Gewalt schweigt, verliert sein Recht.

Who bows to might loses his right.

او که سر را پیش قدرت خم نمود
حق خود را می‌دهد از دست زود.

Wer zwei Hasen zugleich hetzt, fängt gar keinen.

Who hunts two hares together catches neither.

او که دنبال دو خرگوش دود
صاحب هیچ‌کدامش نشود.

Wer zwischen zwei Freunden Richter ist, verliert den einen.

He who is judge between two friends, loses one of them.

هرکه قاضی شود میان دو دوست

یکی از آن دو دوست باخت اوست.

Wer's Glück hat, führt die Braut heim.

He who has the fortune brings home the bride.

عروس را به سرایش همان‌کسی ببرد

که شانس دارد و اقبال او همایون است.

Wer's links anfängt, dem geht's links.

Who begins amiss, ends amiss.

اشتباهی هر کسی آغاز کرد

اشتباهی هم به پایان می‌برد.

Werkleute findet man leichter denn Meister.

Workmen are easier found than masters.

کارگرها راحت‌تر پیدا می‌شوند تا اوستاها.

Wessen Huldin schielt, der sagt sie liebaugele.

He whose fair one squints says she ogles.

هر زمان دلبر کسی لوچ است

گوید او چشم‌های دلبرکم

عشوه و غمزه می‌کند سرمست.

Wider den Strom ist schwer schwimmen.

'Tis hard to swim against the stream.

شنا کردن برخلاف جریان آب سخت است.

Wie der Baum, so die Frucht.

As the tree, so the fruit.

درخته هر مدله، میوه‌شم همون مدله.

Wie der Herr, so der Knecht.

Like master, like man.

نوکری مانند ارباب خود است.

Wie der Meister, so das Werk.

As the master, so the work.

اوستا هر جور باشد، کار هم آن‌جوری است.

Wie die Alten singen, so zwitschern die Jüngen.

As the old birds sing, the young ones twitter.

همان‌طور که پرندگان پیر آواز می‌خوانند، جوان‌ترها جیک‌جیک می‌کنند.

Wie die Arbeit, so der Lohn.

As the labour, so the pay.

کار هر جوری که باشد، مزد هم آن‌جوری است.

Wie die Frau, so die Magd.

As the mistress, so the maid.

خانمه هر جور باشه، کلفتش اون‌جوریه.

Wie gesät, so geschnitten.

As you sow, you shall reap.

هر جور بکاری، به همان‌گونه درو خواهی کرد.

Wie gewonnen, so zerronnen.

As won, so spent.

با هر روش که کسب شده، خرج هم شده.

Wie leicht kommt nicht ein Haar in die Butter!

How easily a hair gets into the butter!

چه راحت تار مویی توی کره می‌رود!

Wie man sich bettet, so schläft man.

As you make your bed, so you must lie on it.

بسترت را هر مدل می‌گستری
لاجرم باید بدان‌سان نیز هم
روی آن شب را به پایان آوری.

Wie mancher liest in der Bibel, und lebt doch sehr übel.

How many daily read the Word, and yet from vice are not deterred.

چه بسیارند آنانی که هر روز
کمی انجیل می‌خوانند، هرچند
که از راه رذیلت برنگردند.

Wie sich einer schick' also hat er Glück.

As fortune is sought, so it is found.

بخت را هر جور می‌جویید می‌یابید.

Williges Pferd soll man nicht treiben.

Spur not a willing horse.

به اسبی که مشتاق ره رفتن است
نمی‌باید البته مهمیز زد.

Willst Du ’nen Juden betrügen, mußt Du ein Jude seyn.

He that would cheat a Jew, must be a Jew.

کسی که می‌خواهد سر یک جهود کلاه بگذارد باید یک جهود باشد.

Willst du stark sein, so überwinde dich selbst.

Would you be strong, conquer yourself.

گر قوی خواهی که باشی، بر خودت پیروز شو.

Windmühlen kann man nicht mit Blasbälgen treiben.

Windmills are not driven by bellows.

نتوان آسیاب بادی را
با فقط نعره‌ای به کار انداخت.

Wir können nicht Alle Pabst zu Rom werben.

We cannot all be Pope of Rome.

همه‌مان نمی‌توانیم پاپ رم باشیم.

Wir wollen ihn bitten, wie man dem Esel thut; wenn er die Säck’ nicht will tragen, so schlägt man ihn genug.

Entreat him in jackass fashion; if he won’t carry the sack, give him a whack.

با او همان رفتاری را بکن که با نره‌الاغ می‌کنی؛ اگر حاضر نیست گونی را حمل کند، با دگنک خدمتش برس.

Wissen ist leichter als thun.

To know is easier than to do.

دانستن از کردن بسی آسان‌تر است.

Wo der Fuchs sein Lager hat, da raubt er nicht.

The fox does not prey near his hole.

روباه نزدیک لانه‌اش شکار نمی‌کند.

Wo der liebe Gott eine Kirche baut, da baut der Teufel eine Kapelle.

Where God builds a church, the devil builds a chapel.

هر جا که خداوند کلیسایی ساخت
ابلیس نمازخانه‌ای می‌سازد.

Wo der Teufel nicht hin mag, da schickt er ein alt' Weib.

Where the devil can't go himself, he sends an old woman.

هرکجا گام نهادن نتواند شیطان

در عوض پیرزنی را بکند راهی آن.

Wo der Zaun am niedrigsten ist, da springt der Teufel hinüber.

Where the hedge is lowest, the devil leaps over.

می‌پرد ابلیس این‌سوی چپر

هرکجایی باشد آن کوتاه‌تر.

Wo die Löwenhaut nicht reicht, muß man den Fuchsbalg annähen.

Where the lion's skin falls short, borrow of the fox.

هر جا پوست شیر کم آمد، از روباه قرض کن. (= هر جا با شجاعت کاری از پیش نرفت، به نیرنگ متوسل شو.)

Wo es schlimm hergeht in der Welt, da ist ein Pfaffe dabei und ein Weib.

Wherever there is mischief, there is sure to be a priest and a woman in it.

هر جا که شر و شیطنتی در زمانه است

پای کشیش یا که زنی در میانه است.

Wo Geld redet, da gilt alle Rede nicht.

Where gold chinks, arguments are of no avail.

هرکجا طلا جیرینگ جیرینگ می‌کند، بحث کردن‌ها به هیچ دردی نمی‌خورند.

Wo Gewalt Herr ist, da ist Gerechtigkeit Knecht.

Where might is master, justice is servant.

هرکجایی که زور سرور بود

عدل آن‌جا همیشه نوکر بود.

Wo Gewalt recht hat, da hat Recht keine Gewalt.

Where might is right, right is not might.

هرکجایی که زور حق باشد

حق چه بی‌زور و بی‌رمق باشد.

Wo Jedermann geht, da wächst kein Gras.

Where every one goes, the grass never grows.

علف هرگز نمی‌روید در آن‌جا

که بر آن می‌نهد هر کس قدم را.

Wo kein Eifersucht, da ist keine Liebe.
Where there's no jealousy, there's no love.

هرکجا غیرت نباشد، عشق نیست.

Wo Liebe mangelt, erspähet man alle Fehler.
Where there's no love, all faults are seen.

هرکجا عشق نه پیدا باشد
هرچه عیب است هویدا باشد.

Wo nichts ist, da hat der Kaiser sein Recht verloren.
Where there is nothing, the Emperor loses his right.

هرکجایی کلهم چیزی نباشد توی دست
اختیارات جناب شاه از کف رفته است.

Wo Rauch ist, muß auch Feuer sein.
Where there is smoke there is fire.

هرکجا دود هست، آتش هست.

Wo Scham ist, ist Tugend.
Where there is shame, there is virtue.

هرکجا شرم و حیا هست، فضیلت هم هست.

Wo sich zweie zanken, gewinnt der Dritte.
Where two fall out, the third wins.

دو تن که گرم نزاع‌اند، سومی برده.

Wo Wasser gewesen ist, da kommt Wasser wieder.
Where water has been, water will come again.

هرکجا آب بوده قبلاً‌ها
خواهد آمد دوباره آب آن‌جا.

Wo weder Glauben an Himmel noch Hölle, da zieht der Teufel alle Gefälle.
Who neither believes heaven or hell, the devil heartily wishes him well.
کسی که نه به بهشت اعتقاد دارد، نه به جهنم، شیطان از صمیم دل خواستار سلامتی اوست.

Wo Wein eingeht, geht Scham aus.
Where wine goes in, modesty goes out.

هر موقعی شراب رود داخل تنی
بیرون روند شرم و حیا و فروتنی.

Wo zu viel Arbeiter sind, da richtet man wenig aus.
Where there are too many workmen, there is little work.

اوستاها چنانچه بسیارند
حاصل کار اندکی دارند.

Wo's spukt, da liebt oder diebt sich's.
Where ghosts walk, there is loving or thieving.

وقتی که اشباح جایی روان‌اند
یا عاشقان یا دزدان در آن‌اند.

Wohl angefangen, ist halb gethan.
Well begun, is half done.

کار را خوب اگر شروع کنی
گوییا نصف آن تمام شده.

Wohlgeschmack bringt Bettelsack.
A dainty stomach beggars the purse.

معدهٔ مشکل‌پسندت دیر و زود
کیف پولت را گدا خواهد نمود.

Worte füllen den Sack nicht.
Words don't fill the sack.

کلمات گونی را پر نمی‌کنند.

Worte sind gut, wenn Werke folgen.
Words are good, when works follow.

سخن‌ها خوب هستند و خوشایند
ولی وقتی عمل‌ها در پی آیند.

Worte thun oft mehr als Schläge.
Words often do more than blows.

اغلب اوقات زور واژه‌ها
از توان مشت‌ها افزون‌تر است.

Z

Zage haben kein Glück.
Cowards have no luck.

بزدلان شانسی ندارند.

Zanken und Disputiren thut die Wahrheit verlieren.
Between wrangling and disputing truth is lost.

در میان جروبحث و مشاجره حقیقت گم می‌شود.

Zartem Ohre halbes Wort.
To a quick ear half a word.

برای گوش تیزی نیمی از یک واژه هم کافی است.

Zeig mir 'nen Lügner, ich zeig dir 'nen Dieb.
Show me a liar, and I'll show you a thief.

دروغگویی نشانم بده تا دزدی نشانت دهم.

Zeit bringt alles, wer warten kann.
Time brings everything, to those who can wait for it.

زمان هر چیزی را می‌آورد، برای آنان که می‌توانند منتظرش بمانند.

Zeit bringt Rosen.
Time brings roses.

زمان گل‌های سرخ را می‌آورد.

Zeit, Ebbe und Fluth, warten auf Niemand.
Time and tide wait for no man.

زمان و جزر و مد معطل کسی نمی‌شوند.

Zeit ist der beste Rathgeber.
Time is the best counsellor.

زمان بهترین مشاور است.

Zeit ist des Zornes Arznei.

Time is anger's medicine.

زمان داروی خشم است.

Zeit verdeckt und entdeckt alles.

Time covers and discovers everything.

زمان هر چیزی را می‌پوشاند و آشکار می‌کند.

Zeit verräth und hängt den Dieb.

Time betrays and hangs the thief.

زمان دزد را لو می‌دهد و بر دار می‌آویزد.

Zeit, Wind, Frauen und Glück, verändern sich all' Augenblick.

Time, wind, women, and fortune, are ever changing.

تغییر می‌کنند دمادم چهار چیز:
اقبال نیک و باد و زنان و زمانه نیز.

Zielen ist nicht genug, es gilt Treffen.

It is not enough to aim, you must hit.

نشانه‌گیری کافی نیست، باید به هدف بزنی.

Zins und Miethe schlafen nicht.

Rent and taxes never sleep.

کرایه‌خانه و مالیات هرگز نمی‌خوابند.

Zorn ohne Macht wird verlacht.

Anger without power is folly.

خشمِ بی‌زور حماقت باشد.

Zorn thut nicht mit Rath.

Anger hears no counsel.

خشم اندرز کس نمی‌شنود.

Zornes Ausgang, der Reue Anfang.

The end of wrath is the beginning of repentance.

پایان خشم تازه شروع ندامت است.

Zu geschehenem Ding soll man das Beste reden.

When a thing is done, make the best of it.

وقتی چیزی شده، از آن بهترین استفاده را بکن.

Zu Gottes Hülfe gehört Arbeit.

God helps them that help themselves.

همانان را کند یاری خداوند
که آنان خویش را یاری نمایند.

Zu Nacht sind alle Katzen grau.

At night all cats are grey.

شب‌ها تمام گربه‌ها خاکستری هستند.

Zu Sanct-Nimmerstag.

When two Sundays come together.

دو یکشنبه وقتی که با هم بیایند. (= هرگز.)

Zu spät ist es, am Ende zu sparen.

'Tis too late to spare when the pocket is bare.

زمان پس‌انداز آن‌وقت نیست
که جیب تو دیگر به‌کلی تهی است.

Zum Lernen ist Niemand zu alt.

No one is too old to learn.

هیچ‌کس آن‌قدر پیر نیست که نتواند چیزی بیاموزد.

Zusagen macht Schuld.

Promises make debts.

وعده دِین می‌سازد.

Zu vie Demuth ist Hochmuth.

Too much humility is pride.

فروتنی خیلی زیاد غرور است.

Zu viel Weisheit ist Narrheit.

Too much wisdom is folly.

عقل خیلی زیاد بی‌عقلی است.

Zwei Augen, zwei Ohren, nur ein Mund.

Two eyes, two ears, only one mouth.

دو چشم و دو گوش و فقط یک زبان.

Zwei Hunde an einem Bein, kommen selten überein.

Two dogs over one bone seldom agree.

دو تا سگ سر تکه‌ای استخوان
نخواهند شد یک‌دل و یک‌زبان.

”Zwinge mich, so thu’ ich kein Sünde,” sprach das Mädchen.

“Force me, and I shall commit no sin,” said the girl.

دخترک گفت که مجبورم کن
تا که من هیچ گناهی نکنم.

Zwischen Amboß und Hammer.

Between the hammer and the anvil.

بین چکش و سندان.

Zwischen eines Weibes “Ja” und “Nein” läßt sich keine Nadelspitze stecken.

Between a woman’s “Yes” and “No” there is no room for the point of a needle.

نیست در بین نه و آرهٔ زن
جای جا کردن یک سرسوزن.

فهرست کتاب‌های منتشرشدهٔ مهدی احمدی

شعر

دیوان مهدی احمدی، کتاب اول: بوسه‌های یواشکی عسل‌اند (نشر الکترونیک: فروردین ۱۳۹۵)

دیوان مهدی احمدی، کتاب دوم: باده‌های بدنی (نشر الکترونیک: تیر ۱۳۹۵)

دیوان مهدی احمدی، کتاب سوم: پسربچه‌ها بچه خواهند ماند (نشر الکترونیک: بهمن ۱۳۹۶)

دیوان مهدی احمدی، کتاب چهارم: شعرهای اون‌جوری (نشر الکترونیک: اسفند ۱۳۹۷)

داستان

نناقا (نشر الکترونیک: تیر ۱۳۹۶)

ترجمه

ضرب‌المثل‌های طنز انگلیسی، همراه با گزیده‌ای از ضرب‌المثل‌های طنز اروپایی (نشر الکترونیک: مرداد ۱۳۹۷)

فرهنگ ضرب‌المثل‌های انگلیسی، همراه با گزیده‌ای از ضرب‌المثل‌های اسکاتلندی (نشر الکترونیک: شهریور ۱۳۹۷)

گلچین ضرب‌المثل‌های فرانسوی (نشر الکترونیک: فروردین ۱۳۹۸)

گلچین ضرب‌المثل‌های آلمانی (نشر الکترونیک: دی ۱۴۰۰)

پژوهش

ضرب‌المثل‌ها و حکمت‌های طنز فارسی دربارهٔ زن، عشق و سکس؛ همراه با معادل‌ها و مشابه‌هایی از زبان‌های دیگر (نشر الکترونیک: دی ۱۴۰۰)

کتاب کودک

تنبل‌خان؛ نویسنده: رودیارد کیپلینگ؛ ترجمه و بازنویسی: مهدی احمدی (نشر الکترونیک: دی ۱۳۹۷)

به زودی منتشر می‌شود:

گلچین ضرب‌المثل‌های اسپانیولی و پرتغالی

گلچین ضرب‌المثل‌های ایتالیایی، هلندی و دانمارکی

این کتاب‌ها را می‌توانید از طریق وبلاگ shahbeyt.rozblog.com به طور رایگان دانلود کنید.